



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث حجج ▶ تنبیه دوم: حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی
تقریر مباحث حجج (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-حجج/2019-04-13-20-51) ▶ تنبیه دوم: حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی

تنبیه دوم: حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی

تنبیه دوم: حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی

دومین تنبیه در مباحث خبر واحد این است که آیا خبر واحد ثقه در موضوعات خارجیّه حجت است یا خیر؟

این تنبیه دوم آثار مهم فقهی و رجالی دارد. بعضی از آقایان به مناسباتی در فقه این بحث را مطرح می‌کنند و بعضی گذرا در رجال اشاره می‌کنند به نظر ما آنسب این است که ذیل بحث حجیت خبر واحد این بحث مطرح بشود و نتیجه‌اش که حجیت یا عدم حجیت است هم در سرتاسر فقه هم در رجال هم گاهی در اصول ممکن است نتیجه دهد.

تحریر محل بحث این است که اگر مخبر ثقه‌ای از موضوع خارجی خبر داد، زید عادل است پس میتوان به او در نماز اقتدا کرد، عمرو ثقه است پس خبرش قبول می‌شود، بکر مجتهد است پس قولش حجت است و جواز تقلید داریم، این فرش نجس است، یا خبر واحد در امور تاریخیه که فلان فرد در فلان سال از دنیا رفته یا فلان شهر در فلان کشور است، فلانی سید است که اخبار به نسب باشد یا فلانی پسر فلانی است پس ارث می‌برد و امثال این موضوعات خارجیّه، آیا خبر ثقه واحد چنانکه گفته میشود در احکام شرعی حجت است آیا در موضوعات خارجی هم حجت است؟

می‌توان گفت سه نظریه بین علماء شیعه وجود دارد:

نظریه اول: جمعی معتقدند خبر واحد ثقه در موضوعات حجت نیست بلکه در موضوعات همانند باب مرافعات اخبار بینة و عدلین لازم است. البته می‌گویند الا در بعض موارد خاص که نص خاص داریم خبر واحد ثقه هم حجت است. بعضی این نظر را به مشهور نسبت میدهند.

نظریه دوم: خبر عدل واحد در موضوعات مطلقا مانند احکام حجت است الا ما خرج مانند مورد مرافعات که نص خاص می‌گوید بینة لازم است. یک ثقه گفت ماه را دیدم خبرش حجت است و می‌تواند افطار کند یا روزه بگیرد.

نظریه سوم: قول به تفصیل است که مانند مرحوم حکیم معتقدند موضوعات خارجیّه بر دو قسم است:

قسم اول: بعض موضوعات خارجیّه هیچ اثر شرعی بر آنها مترتب نیست مثلا خبر ثقه گفت فلان شهر در قطب است، یا ذو القرنین همان کورش است اینها اثر شرعی ندارد لذا خبر واحد ثقه در آنها حجت نیست، لکن موضوعات خارجیّه‌ای که اثر شرعی دارند مثل اینکه زید عادل است پس میتوان به او در نماز اقتدا کرد، عمرو ثقه است لذا روایتش قبول است و بکر مجتهد است لذا جواز تقلید دارد، در موضوعاتی که بر آنها اثر شرعی مترتب شود خبر ثقه مانند باب احکام حجت خواهد بود.

[1]. جلسه 51، مسلسل 743، شنبه، 97.10.08. چهارشنبه به مناسبت رحلت آیه الله سید محمود شاهرودی رئیس سابق قوه قضائیه حوزه های علمیه سراسر کشور تعطیل بود و تشییع جنازه ایشان عصر چهارشنبه بود.

[3]. اللوامع الإلهية في المباحث الكلامية، از مرحوم فاضل مقداد، پاورقی ص 81 و 82: يجب العلم و اليقين بأصول الدين الخمسة ولا يجوز التقليد فيها، لأن الإنسان إذا رأى الناس مختلفين في الاعتقادات فإما أن يأخذ بالجميع فيلزم جمع المتناقضات، و هو غير ممكن. و إما أن يأخذ بالبعض بلا مرجح فترجح بلا مرجح، و هو محال، و إما أن يأخذ بالبعض مع المرح و ليس هو إلا العلم، أما الظن فحاله حال الشك ههنا و إما أن لا يعتقد شيئاً فهو غير جائز، لوجوب المعرفة فقد بطل التقليد في الاعتقادات. قالتقليد في أصول الدين كالشك، و الشك في أصول الدين كأفراء الظن في أصول الدين كذلك، فإن الظن لا يغني عن الحق ههنا بل العلم الحاصل عن تقليد أيضا كذلك كما هو المعروف، بل المشهور عند الامامية و المدعى عليه الإجماع من الأكابر كالعلامة و الشهيد(ره).

و لعل الوجه فيه أن العلم الحاصل عن التقليد هو العلم العادي كما هو الغالب في التقاليد و هو الظن الاطمئنانى، و هو يحتمل الخلاف، و الذى يحتمل الخلاف واضح البطلان في أصول الدين، و المطلوب فيها هو العلم القطعى الذى لا يحتمل الخلاف، و إلا فالعقل لا يفرق بين أسباب العلم القطعى سواء كان عن تقليد أو نظر، نعم إن حصل العلم القطعى من التقليد فيكفى في المطلوب كما حققه الشيخ الأعظم الأنصارى قدس سره، و لكن الشأن في حصول العلم القطعى من التقليد كما عرفت وجهه. فالحق ما ذهب إليه المشهور من عدم كفاية التقليد في أصول الدين، نعم لو قلنا بالعجز عن اليقين و إن أحاله بعض فلا مناص لهذا الطائى عن التدين يظنه الحاصل له عن تقليده بعد إعادة النظر ، فيكون كالعلم في حقه إذا كان عن قصور لا تقصير يحكم العقل. و هنا إشكال بالنسبة إلى حال المكلفين في زمن النبى صلى الله عليه و آله في اعتقاداتهم بأصول الدين، و قد ذكره المحقق الدوانى (ره) في شرح العقائد العضدية و أجاب عنه بجواب كاف شاف، فراجع و الله الموفق.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

أدله قائلين به حجيت خبر ثقه در موضوعات

كسانی كه قائل اند خبر ثقه در موضوعات حجت است به ادله ای تمسك کرده اند كه اهم آنها را اشاره ميكنيم:

دلیل اول: سیره عقلاء

شكى نيست كه سیره عقلا شامل حجيت اخبار ثقه از موضوعات مىشود، بلكه گفته مىشود أبرز مصاديق سیره قائمه بين عقلا در موضوعات است. مجيئ زید از سفر، و رشكستگى يك بانك.

اشكال: اين سیره رادع دارد

اعتبار بناء عقلا و استفاده تقنين شرعى از آن متوقف بر إمضاء شارع است، كثرى از محققان عدم الردع و سكوت شارع را هم إمضاء به شمار آورده اند، در ما نحن فيه بناء عقلاء بر حجيت خبر ثقه در موضوعات توسط شارع مقدس ردع شده است، به دو بيان:

بيان اول از رادع: خبر مسعدة بن صدقة

بعضى مىگويند خبر مسعدة بن صدقه رادع از اين سیره عقلاء است. روايت را در بحث برائت خوانده ايد عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قَبْلِ تَفْسِكَ وَ ذَلِكَ مِثْلُ الثَّوبِ يَكُونُ قَدْ اشْتَرَيْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ أَوْ الْمَمْلُوكُ عِنْدَكَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ أَوْ خُدْعَ فَبِيعَ أَوْ قَهْرٌ أَوْ امْرَأَةٌ تَحْتَكَ وَ هِيَ أَخْتُكَ أَوْ رَضِيعَتُكَ وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ. [2]

كيفيت رادعيت اين روايت از اين سیره به اين بيان است كه حديث ميگويد مشتبهات به شبهه موضوعيه بر انسان حلال است، لباسى احتمال ميدهيد دزدى باشد با بناء بر مالكييت فروشنده مىتوانيد بخريد تا اينكه حضرت فرمودند هر جا شك كردى در موضوعات بگو ان شاء الله مباح و حلال است مگر اينكه موضوعى روشن شود براى انسان يا بينه اقامه شود بر آن موضوع. در اين روايت حصر شده اثبات موضوعات به دو طريق موضوع اگر بخواهد ثابت شود يا بايد استبان و روشن شدن و علم پيدا كردن باشد أو تقوم به البينة، پس اين حديث حصر ميكند طريق ثبوت موضوعات را به حصول قطع يا اقامه بينه و شهادت عدلين. نتيجه اين حصر اين است كه در موضوعات براى اثباتشان طريق ثالث نداريم، خبر واحد ثقه فائده ندارد لذا روايت مسعدة بن صدقه رادع اين سیره است، صحيح است كه سیره عقلا ميگويد خبر واحد در موضوعات حجت است لكن روايت مسعدة ميگويد حجت نيست و عمل بايد يا بر اساس قطع باشد يا بينه نه خبر ثقه واحد.

در اثبات عدم رادعیت این روایت از سیره و رد بیان اول نقدهایی مطرح شده:

نقد: ضعف سند

اشکال بیان اول ضعف مسعدة بن صدقة در سند این روایت است، ما در فقه بحث مبسوطی را نسبت به او داشتیم که بسیار مختصر اشاره می‌کنیم. این شخص توثیق خاص ندارد اما برای اثبات وثاقتش به چند وجه تمسک شده:

وجه اول: یکی از اعلام [3] تلامذه مرحوم خوئی مانند بسیاری از موارد می‌فرمایند مسعدة از معاریف است و لم یرد فیه قدح فهو ثقة.

البته در بعض نوشته‌هایشان هم مسعدة را تضعیف می‌کنند. [4]

عرض می‌کنیم: این مبنا را قبول نداریم که از معاریف بودن و عدم قدح دال بر وثاقت نیست زیرا کتب توثیق و تضعیف به ما نرسیده و آنچه در دست ما است کتب فهرست است که در جای خودش امسال در فقه این مبنا را اشاره و نقد کردیم. [5]

وجه دوم: او از روایت تفسیر علی بن ابراهیم است و این علامت وثاقت است.

عرض می‌کنیم: علی فرض اینکه وجود راوی در اسناد تفسیر أمارة وثاقت باشد این أماریت اختصاص دارد به روایتی که من اصحابنا و از امامیه باشند لذا اگر امامی بودن راوی احراز نشد ورودش در این تفسیر فائده ندارد. مرحوم خوئی هم که ورود در تفسیر را قبول دارند این نکته را می‌پذیرند زیرا علی بن ابراهیم گفته من اصحابنا باشد. مسعدة بن صدقه تصریح رجالیان است که من البترة أو البترة أو من العامه است لذا وجودش در اسناد این تفسیر هم فائده ندارد.

قیل که اگر نجاشی راوی را نام ببرد و از مذهبش سکوت کند علامت امامی بودن است.

این را هم قبول نداریم و گفتیم سکوت نجاشی از بیان مذهب یک راوی علامت تشیع نیست. راجع به حفص بن غیاث نجاشی سکوت کرده مع أنه لیس بامامی قطعاً، نجاشی نسبت به مذهب وهب بن وهب اُکذب البرية سکوت کرده با اینکه قطعاً شیعه نیست.

وجه سوم: مهم این وجه است که ادعا شده مسعدة بن زیاد با مسعدة بن صدقه متحدند، و مسعدة بن زیاد توثیق خاص دارد.

ادعای اتحاد توسط محقق داماد و مرحوم بروجردی مطرح شده و أحد اعلام رجالی [6] قم حفظه الله قرائنی را بر اتحاد این دو آورده‌اند که در مباحث فقه نقل و نقد کردیم. [برای مطالعه نقد استاد بر ادعای اتحاد، به این صفحه مراجعه کنید]

نتیجه این است که دلیل مورد اعتماد هر چند با تجمیع القرائن برای اثبات اتحاد وجود ندارد.

لذا این نقد اول را قبول داریم که وثاقت مسعدة ابن صدقه محرز نیست و حدیث نامعتبر است.

بیان دوم از رادعیت: عدم إحراز إمضاء شارع

در حجیت بنائات عقلانیه چنانکه در سیره عقلاً توضیح دادیم احراز عدم الردع لازم است تا کاشف از إمضاء شارع باشد و بناء عقلاً تبدیل شود به قانون شرعی، در ما نحن فیه لازم نیست اعتبار خبر مسعدة بن صدقه را اثبات کنیم بلکه همینقدر احتمال دهیم این روایت از معصوم صادر شده و احتمال می‌دهیم سیره رادع دارد امضاء شارع محرز نیست لذا این سیره حجت نیست پس اگر هم خبر مسعدة معتبر نباشد باز احتمال ردع می‌دهیم، این کافی نیست بلکه باید عدم الردع اثبات شود.

جواب:

در پاسخ به این اشکال به چند بیان تمسک شده برای اثبات إمضاء شارع یا عدم الردع شارع که همگی قابل نقد است:

بیان اول از عدم ردع: استصحاب إمضاء

مرحوم شهید صدر در بحوث فی شرح العروة [9] از این اشکال که شبهه قوی‌ای است جواب می‌دهند و می‌فرمایند این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده پس قبل حضرت ردعی از این سیره عقلاً وجود ندارد چون روایت دال بر ردع نقل نشده لذا نتیجه می‌گیریم امضاء سیره عقلاً در عصر سابق بر امام صادق علیه السلام حدوثاً ثابت می‌شود حال شک داریم خبر مسعدة معتبر است تا نسخ آن امضاء باشد یا این خبر معتبر نیست تا بگوییم امضاء نسخ نشده و همچنان ثابت است، استصحاب می‌کنیم بقاء امضاء ثابت در اول شریعت را. نتیجه این است که ردعی از آن سیره حادثه وجود ندارد لذا همچنان آن سیره غیر مردوعه است و می‌شود معتبر.

عرض می‌کنیم: این ادعا که عدم الردع قبل از عصر امام صادق ثبوتاً محرز است چگونه قابل اثبات است، خود احتمال وجود این روایت از امام صادق علیه السلام احتمال این مسأله را می‌آورد که از ابتدای زمان بیان شریعت، شریعت قائم بر این بوده که الأشياء كلها على هذا حتى يستبين لك أو تقوم به البينة، در استصحاب یقین سابق باید باشد و احراز عدم الردع قبل از عصر امام صادق قابل قبول نیست. از کجا احراز کرده‌اید قبل از امام صادق علیه السلام چنین ردعی نبوده است.

بیان دوم از عدم الردع:

یکی از تلامذه شهید صدر حفظه الله در کتاب القضاء شان [10] توجیهی برای این بیان شهید صدر ذکر می‌کنند و می‌گویند عبارت شهید صدر وافی به این معنا نیست اما شاید مقصودشان این است که در ابتدای بعثت سیره عقلاً که مسلماً رجوع به خبر واحد ثقة است در موضوعات، در آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردم فقط شهادتین می‌خواستند همه سیر عقلانیه را در آغاز رسالت امضاء کرده بودند لذا از مردم فقط اعتراف به شهادتین را خواسته بودند، لذا همه سیر عقلانیه در صدر اسلام امضاء شده بنابراین اگر به جهت روایت مسعده شک کنیم که آیا سیره‌ای عدم الردعش نسخ شده یا نه استصحاب بقاء می‌کنیم.

[1]. جلسه 52، مسلسل 744، یکشنبه، 97.10.09.

[2]. کافی (چاپ دار الحدیث)، ج 10، ص 542.

[3]. مرحوم آیه الله تبریزی در تنقیح مبانی العروة، کتاب الطهارة، ج 4، ص 450 و 465: ذیل روایت دیگری می‌فرمایند: الوجه فی اعتبار السند أنّ مسعدة بن صدقة من المعاريف و لم يرد في حقه تضعيف و قدح، نعم. ذکر کونه عامیاً و هو لا یقدح فی کونه راویاً.

[4]. تنقیح مبانی العروة، ج 2، ص 278 ذیل همین روایت محل بحث: و فی السند ضعف فإن مسعدة بن صدقة غیر موثق و وقوعه فی سند تفسیر القمی لا یحسب توثیقاً له علی ما تعرضنا لما یقال من التوثيق العام فی رجال کامل الزیارات و التفسیر و أنه غیر تام.

[5]. در مباحث حج جلسه 22، مسلسل 960، دوشنبه، 97.08.21.

[6]. آیه الله شبیری زنجانی.

[9]. بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 2، ص 86: ان عدم الردع قبل الامام الصادق (ع) فی صدر الإسلام محرز، لعدم نقل ما يدل على الردع، و یكشف ذلك عن الإمام حدوثاً، فإذا أوجب خبر مسعدة عن الصادق الشك فی نسخ ذلك الإمام الثابت فی أول الشریعة، جرى استصحابه.

[10]. آیه الله سید کاظم حسینی حائری در القضاء فی الفقه الإسلامی، ص 274: أقول: إنّ هذا الكلام يمكن أن یورد علیه: بأنّ ما یظهر من هذا الكلام من أنّ عدم وصول الردع عمّا قبل الإمام الصادق علیه السلام دلیل الإمامیة غیر صحیح؛ لأنّه أساساً النصوص الواصلة فی الأحكام قبل الإمام الصادق علیه السلام قليلة، فلعلّ هذا من جملة الأحكام التي لم تصلنا عمّا قبل الإمام الصادق علیه السلام. إنّنا أن یفترض أنّ رسوخ السيرة یكون بنحو لو كانت مردوعة لوصل الردع حتى عمّا قبل الإمام الصادق علیه السلام.

و لعلّ مراده - رضوان الله علیه - و إنّ كانت العبارة لا تساعد علیه: أنّ هذه السيرة فی صدر الإسلام كانت ممضاة، حيث إنّ الإسلام أقرّ أولاً كلّ ما بید العقلاء من نظم و قواعد، و لم یغیّر شیئاً عدا إيجاب الاعتراف بالتوحيد و الرسالة، فإذا شکنا بعد ذلك فی نسخ جاء الاستصحاب.

و هذا أیضاً قابل للمناقشة بأن یقال: إنّ المستفاد من قوله صلی الله علیه و آله فی صدر الشریعة «قولوا لا إله إلاّ الله تفلحوا» و سکوته عن سائر الأمور لیس بأكثر من عدم الإلزام بحکم إلزامی غیر الإیمان بالتوحيد و الرسالة دون إقرار کلّ النظم العقلانیة الموجودة.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

بحث در کلام شهید صدر نسبت به عدم رادعیت روایت مسعدة بن صدقه از سیره عقلاً بود. فرمودند سیر عقلانیه در صدر اسلام همه امضاء شده بوده لذا هر سیره عقلانیه‌ای که شک داشته باشیم آیا در ازمنه لاحق نسخ شده یا نه استصحاب بقاء امضاء می‌گوید امضاء اولیه همچنان ثابت است، لذا سیره عقلاً بر عمل به خبر ثقة است در زمان پیامبر، این سیره ممضاه بوده، شک داریم آیا روایت مسعدة نسخ کرده این سیره را یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء امضاء را.

عرض می‌کنیم: این ایده و نظریه ممکن است ثمرات مختلفی داشته باشد. اگر مقصودشان این معنا باشد سؤال این است که ایشان چگونه از اینکه دستور پیامبر در صدر اسلام و آغاز بعثت، تا سالها این بوده که "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" از سکوتشان نسبت به سایر امور به چه دلیل شهید صدر استفاده میکنند امضاء سیره‌های عقلانی را. به عبارت دیگر سال گذشته در بحث سیره توضیح دادیم سکوت معصوم در قبال سیره با ضمیمه دو نکته علامت رضایت به آن سیره عقلانیه است:

نکته اول: وظیفه معصوم بیان احکام الله باشد.

نکته دوم: بتواند نسبت به آن حکم موضع بگیرد و تأیید یا ردع کند و تقیه نباشد.

با ترکیب این دو نکته که وظیفه معصوم أداء رسالت و بیان احکام شرعیه است و توان ردع هم داشته و ردع نکرده بود، از سکوتشان امضاء را استفاده می‌کنیم. در آن بحث توضیح دادیم قرائن اطمینانیه می‌گوید نبی گرامی اسلام قبل از هجرت به مدینه منوره همت ایشان معطوف به جذب مردم به توحید و رسالت خودشان بوده است، پیامبر نسبت به احکام شرعیه قبل از هجرت به مدینه منوره، وظیفه ابلاغی نداشته‌اند، تنها وظیفه ترکیز عقائد در نفوس مردم، نفی شرک، اذعان به وحدانیت خداوند و رسالت نبی گرامی اسلام بوده است. از جمله آن قرائن اشاره کردیم به روایتی که در کافی شریف [3] باب هفدهم از ابواب ایمان و کفر آمده که مطالب مفصلی در این روایت است به چند نکته اشاره کردیم:

نکته اول: روایت می‌فرماید خداوند پیامبران را که مبعوث می‌کند در آغاز بعثت دعوت پیامبران دو رکن دارد، اقرار به وحدانیت و اقرار به اینکه این نبی از جانب خداوند است، و هر کسی که به این دو خصوصیت معتقد شود أدخله الله الجنة بذكر.

نکته دوم: فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مِّنْ اسْتِجَابٍ لَهُ مِنْ قَوْمِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْهُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا، وَالشَّرْعَةُ وَالْمِنْهَاجُ سَبِيلٌ وَسُنَّةٌ. آنگاه که تعداد معتنابهی به پیامبری ایمان می‌آورند که توان ایستادگی در مقابل سایر نحله‌ها را دارند شریعت آورده می‌شود.

نکته سوم: حدیث می‌گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه که در مکه مبعوث شدند در مدت بقاء در مکه هر کس ایمان به وحدانیت و رسالت پیامبر داشت با همین اقرار و تصدیق وارد بهشت می‌شد، امام می‌فرمایند مختصر دستوراتی هم که پیامبر در عصر مکی داشتند مانند "و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا"، این تعالیم اَدَبٌ وَعِظَةٌ وَتَغْلِيمٌ وَنَهْيٌ خَفِيفٌ، وَلَمْ يَعْذُ عَلَيْهِ، وَلَمْ يَتَوَاعَدْ عَلَى اجْتِرَاحِ شَيْءٍ مِّمَّا نَهَى عَنْهُ، وَأَنْزَلَ نَبِيًّا عَنْ أَشْيَاءٍ حَذَرَ عَلَيْهَا، وَلَمْ يُغَلِّظْ فِيهَا، وَلَمْ يَتَوَاعَدْ عَلَيْهَا.

پیامبر در عصر مکی وظیفه شان ابلاغ دستورات و الزامات نبود.

نکته چهارم: فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ، بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجَّ الْبَيْتِ، وَمِيتَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْحُدُودَ وَقِسْمَةَ الْفَرَائِضِ، وَأَخْبَرَهُ بِالْمَعَاصِي الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا وَبَهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا.

نتیجه اینکه ما از قرائن مطمئنهای به این نتیجه می‌رسیم که در برهه آغاز بعثت انبیاء، وظیفه شان ابلاغ احکام شرعیه فرعی نبوده است، اگر وظیفه ابلاغ نبوده است سکوت پیامبر در مقابل سیر عقلانیه در آغاز بعثت نمیتواند مؤید شرعی بر آن سیره عقلانیه باشد. لذا این ادعای شهید صدر اگر مقصودشان این باشد که سیر عقلانیه در آغاز بعثت همه ممضاة هستند و عند الشک فی الردع استصحاب عدم ردع می‌کنیم قابل پذیرش نیست.

به نظر ما با این مطالب مشکل احتمال ردع از سیره عقلانیه توسط خبر مسعدة بن صدقه قابل انتفاء نیست و این احتمال اگر بیانی که اشاره خواهیم کرد نباشد برای اعتماد به سیره عقلا مشکل درست می‌کند. برمیگردیم به همان مشکلی که دیروز اشاره کردیم که سیره عقلا باید ممضاة معصوم باشد، احراز کنیم عدم الردع را، احتمال حجیت این خبر باعث می‌شود احتمال رادع از سیره داشته باشیم، و احتمال رادع مانع حجیت سیره خواهد شد.

بیان سوم از عدم الردع:

مرحوم خوئی در مباحث فقهی‌شان در بحث طهارت [5] که به مناسبت حدیث مسعدة بن صدقه را مطرح می‌کنند یک اشکال سندی به حدیث دارند عدم وثاقت مسعدة بن صدقه است و یک اشکال دلالی می‌کنند به این حدیث. اشکال دلالی شان این است که در این روایت آمده است و الأشياء كلها على هذا حتى يستبين لك أو تقوم به البينة، لفظ بینه به معنای شهادت عدلین نه حقیقت شرعیه است نه حقیقت متشرعیه، به قرآن و روایات که مراجعه می‌کنیم بینه در کتاب و سنت به معنای لغوی اش بکار می‌رود که ما به البیان باشد، ما یثبت به

الشيء، بينه يعني روشنگر، مانند آیه بالبینات و الزبر یعنی پیامبران را با چیزیهایی که روشنگری میکنند فرستادیم، حتی تأتیهام البینه یعنی تا بیان برای مردم بیاید، این کنت علی بینه من ربی یعنی بیانی از پروردگار من داشته باشی. هکذا در احادیث که لفظ بینه استعمال شده به معنای حجت و مبتن و روشنگر است، پیامبر اکرم می‌فرمایند انما اقضی بینکم بالبينات و الايمان یعنی من قضاوت میکنم بین شما بر اساس قسمها و حجت ها، لذا در زمان های متأخر است مثلاً بین فقهاء که بینه به معنای شهادت عدلین است، بعد می‌فرمایند اکنون که بینه نه حقیقت شرعیه و نه متشرعیه است در شهادت عدلین معنای حدیث مسعده این است که او تقوم به البینه یعنی در موضوعات یا استبانة لازم است یعنی کشف و قطع، و یا بینه لازم است یعنی حجت، تقوم به البینه یعنی حجت قائم شود بر آن و دیگر حدیث مصداق حجت را بیان نمیکند، حجت ممکن است خبر واحد عدل باشد و ممکن است بینه باشد و ممکن است استصحاب یا همه اینها باشد. لذا حدیث علی فرض صحت سند هم نافی حجیت خبر واحد در موضوعات نیست.

بیان چهارم از عدم الردع:

مرحوم شهید صدر پاسخ دیگری دارند از عدم رادعیت [7] این حدیث از سیره عقلاء، می‌فرمایند فرض کنیم حدیث صحیح السند و تام الدلالة باشد که بگوید اشیاء، موضوعات، یا با استبانة روشن می‌شود یا با بینه و بینه هم یعنی شهادت عدلین اما این حدیث نمی‌تواند از سیره عقلاء بر حجیت خبر در موضوعات رادع باشد، به این جهت که سیره‌هایی که در نفوس مردم راسخ‌اند، جماعات مردم به این سیره‌ها عمل می‌کنند، اگر شارع بخواهد منع کند از این سیره با یک یا دو روایت نمی‌شود بلکه باید انبوه أدله قاطعه بیاورد بر رد این سیره ثابت در نفوس مردم بعد مثال می‌زنند که قیاس را ببینید، نفوس مردم بر اساس قیاس و تنظیر، زندگی‌شان را بنیان نهاده‌اند شارع وقتی می‌خواهد از این سیره عقلانی مرتکزه فی نفوس مردم ردع کند، مرحوم خوئی در یک جا تعبیر می‌کنند پانصد روایت می‌آورد در نفی قیاس. لذا یک سیره مستمره داریم که عقلاً به خبر واحد عمل میکنند در موضوعات و یک روایت مسعده بن صدقة مگر میتواند رادع از این سیره مستمره باشد، أدله قاطعه می‌خواهد بنابراین علی فرض صحت سند و تمام بودن دلالت حدیث مسعده این حدیث رادعیت از این بناء عقلاً ندارد.

[1]. جلسه 53، مسلسل 745، دوشنبه، 97.10.10.

[3]. الکافی (ط - دار الحدیث)، ج 3، ص: 79

[5]. موسوعه مرحوم خوئی، ج 2، ص 262: الروایة و إن عبّر عنها فی کلام شیخنا الأنصاری (قدس سره) بالموثقة إلّا أنّنا راجعنا إلى حالها فوجدناها ضعيفة حيث لم يوثق مسعدة في الرجال، بل قد ضعفه المجلسي و العلامة «5» و غیرهما. نعم، ذکرُوا فی مدحه أن رواياته غير مضطربة المتن، و أن مضامينها موجودة في سائر الموثقات. و لكن شيئاً من ذلك لا يدل على وثاقة الرجل، فهو ضعيف على كل حال و لا يعتمد على مثلها في استنباط الحكم الشرعي، و عليه فلا دليل على اعتبار البينة في الموضوعات.

و الذي يمكن أن يقال: إن لفظة «البينة» لم تثبت لها حقيقة شرعية و لا متشرعية و إنما استعملت في الكتاب و الأخبار بمعناها اللغوي و هو ما به البيان و ما به يثبت الشيء، و منه قوله تعالى بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ «6»، و قوله حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ و قوله إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي * و غيرها من الموارد، و من الظاهر أنها ليست في تلك الموارد إلّا بمعنى الحجة و ما به البيان، و كذا فيما ورد عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) من قوله: «إنما أقضی بينکم بالبينات و الايمان» أي بالایمان و الحجج و ما به يبين الشيء، و لم يثبت في شيء من هذه الموارد أن البينة بمعنى عدلين، و غرضه (صلى الله عليه و آله و سلم) من قوله: «إنما أقضی ...» على ما نطق به جملة من الأخبار بيان أن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) و سائر الأئمة (عليهم السلام) سوى خاتم الأوصياء (عجل الله في فرجه) لا يعتمدون في المخاصمات و المرافعات على علمهم الوجداني المستند إلى النبوة أو الإمامة، و إنما يقضون بين الناس باليمين و الحجة سواء أ طابقت للواقع أم خالفته كما هو صريح ما ورد عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) في مخاصمة امرئ القيس نعم، يقضی قائمهم (عليه السلام) على طبق الواقع من دون أن يعتمد على شيء «5».

و على الجملة لم يثبت أن البينة بمعنى عدلين في شيء من تلك الاستعمالات و إنما هي بمعناها اللغوي كما مر، و البينة بهذا المعنى اصطلاح بين العلماء، و لعله أيضاً كان ثابتاً في الدور الأخير من زمانهم (عليهم السلام). و على ما ذكرناه فالرواية المتقدمة لا دلالة لها على اعتبار البينة بمعنى شهادة عدلين بل لا بدّ من إحراز حجيتها من الخارج.

[7]. بحوث في شرح العروثقي، ج 2، ص 86: و الجواب عن دعوى الرادعية المذكورة عن السيرة بهذا الخبر يمكن بوجوه:

الأول: ان الرواية ضعيفة السند، فهي لا توجب ثبوت الردع. فان قيل: ان احتمال صدقها يوجب على الأقل احتمال الردع، و هو كاف لإسقاط السيرة عن الحجية، لتوقف حجيتها على الجزم بالإمضاء الموقوف على الجزم بعدم الردع. قلنا: ان عدم الردع قبل الامام الصادق (ع) في صدر الإسلام محرز، لعدم نقل ما يدل على الردع، و يكشف ذلك عن الإمضاء حدوثا، فإذا أوجب خبر مسعدة عن الصادق الشك في نسخ ذلك الإمضاء الثابت في أول الشريعة، جرى استصحابه.

الثاني: أن الرواية حتى لو صح سندها لا تكفي لإثبات الردع، لان مستوى الردع يجب أن يتناسب مع درجة قوة السيرة و ترسخها، و مثل هذه السيرة على العمل بخبر الثقة لو كان الشارع قاصدا ردعها و مقاومتها لصدرت بيانات عديدة من أجل ذلك، كما صدر بالنسبة إلى القياس، لشدة ترسخ السيرة العقلانية على العمل بخبر الثقة و تركزها، و لما اكتفى بإطلاق خبر من هذا القبيل.

الثالث: أن تحمل البينة في الخبر على المعنى اللغوي، أي مطلق الكاشف، فلا تكون الرواية رادعة، بل يكون دليل حجية الخبر محققا مصداقا للبينة. و هذا بعيد، نظرا إلى صدور الرواية في عصر الامام الصادق (ع) الذي كان المعنى الاصطلاحي للبينة و هو شهادة عدلين قد شاع فيه و تركز في أذهان المتشرعة. و مما يؤكد استظهار المعنى الاصطلاحي أنه بناء عليه يتم التقابل بين (يستبين لك) و (تقوم به البينة)، و أما على الحمل على المعنى اللغوي فلا تقابل، بل يدخل الثاني في الأول، إلا باعمال عناية بحمل الاستبانة على ظهور الشيء في نفسه، لا بمظهر.

الرابع: أن الغاية في خبر مسعدة مشتملة على عنواني (الاستبانة) المساوقة للعلم، (و البينة)، و دليل حجية الخبر - و هو السيرة - يجعل خبر الواحد علما بالتعبد، فيكون مصداقا للغاية، و معه لا يعقل الردع عنه بإطلاق المغيبي.

و يرد عليه أولا: أن هذه الحكومة نسخ ما يدعى في الأصول من حكومة دليل حجية الخبر على الآيات الناهية عن العمل بالظن، لاقتضائه كون الخبر علما. و قد أجبنا هناك: بان مفاد الآيات هو النهي عن العمل بالظن إرشادا إلى عدم حجيتها، فإذا كانت الحجية بمعنى جعل الامارة علما فمفاد الآيات نفسه هو نفى العملية التعبدية عن الظن، فيكون في عرض دليل الحجية، و لا يعقل حكومة هذا الدليل عليه. و نفس هذا الكلام يأتي في المقام، لان مفاد خبر مسعدة هو حصر الحجة بالعلم و البينة، و نفى حجية ما عداها. و ثانيا: أن الحكومة إنما تتم عرفا لو لم تقم قرينة في دليل المحكوم على أن العلم لوحظ بما هو علم وجداني خاصة، كما في المقام فان العلم جعل في مقابل البينة التي هي علم تعبدى، و هذه المقابلة بنفسها قرينة عرفا على أن المولى لاحظ في العلم خصوص الفرد الوجداني بنحو يأبى عن التوسعة بالحكومة.

الخامس: ما قيل من أن رواية مسعدة لا يمكن أن تكون رادعة عن السيرة على حجية خبر الثقة، لأنها بنفسها خبر الثقة، فلو ردعت عن السيرة لزم منه أن تردع عن نفسها، فيلزم من حجيتها عدم حجيتها. و هذا الجواب أغرب ما قيل في المقام، لان المدعى ردع خبر مسعدة عن العمل بالخبر في الشبهات الموضوعية، و خبر مسعدة نفسه خبر في الشبهة الحكمية لا الموضوعية، فلا يشملها الردع.

الرواية الثانية رواية عبد الله بن سليمان الواردة في الجبن. «كل شيء لك حلال، حتى يحيئك شاهدان يشهدان أن فيه ميتة» [1].

وجملة من المناقشات في رادعية خبر مسعدة عن السيرة لا تأتي في المقام، إلا أنها تختص بمناقشة أخرى، و هي ورودها في مورد مخصوص، فيتوقف إثبات الردع بها على إلغاء خصوصية المورد بالفهم العرفي، و مع ذلك لا يمكن التعويل عليها لضعف سندها حيث لم يثبت توثيق عبد الله ابن سليمان راوي الرواية و كذلك بعض من تقدمه في سلسلة السند.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

نقد كلام مرحوم خوئی:

عرض میکنیم قبول داریم بینہ در لغت بہ معنای دلیل روشن و منور است کہ بعض آیات ہم در این معنا بہ کار رفتہ است، مانند حتی تأتیم البینة، رسول من الله يتلوا صحفا مطهرة و چند آیه ای کہ ایشان ذکر کردند لکن تعجب است از ایشان کہ ادعا می کنند بینہ نہ حقیقت شرعیہ و نہ حقیقت متشرعیہ است در شہادت عدلین.

أدله و روایات انبوهی داریم کہ پس از حاکمیت اسلام در مدینہ، بینہ بہ معنای شہادت عدلین در مقابل یمین بکار می رود از جملہ روایتی کہ شیعه و اهل سنت در محامیع روایی شان نقل میکنند کہ پیامبر فرمود البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر، در همین جریان دعوی امرؤ القیس با فرد دیگر کہ مرحوم خوئی در عباراتشان اشارہ کردند بہ وسائل الشیعة [2] مراجعه کنید روایت چنین است کہ

اَخْتَصَمَ اِمْرُؤُ الْقَيْسِ وَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ - اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَمٍ فِي اَرْضٍ - فَقَالَ اَلَيْكَ بَيِّنَةٌ قَالَ لَا - قَالَ فَيَمِينُهُ - قَالَ اِذَا وَ اللّٰهُ يَذْهَبُ بِاَرْضِي - قَالَ اِنْ ذَهَبَ بِاَرْضِكَ بَيَمِينِهِ - كَانَ مِمَّنْ لَا يَنْظُرُ اللّٰهُ اِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَ لَا يُرْكِيهِ وَ لَهُ عَذَابٌ اَلِيْمٌ قَالَ فَفَزَعَ الرَّجُلُ وَ رَدَّهَا اِلَيْهِ.

در جريان فدک روايت ميگويد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ فَذَكَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ - أ تَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ فِي الْمُسْلِمِينَ قَالَ لَا - قَالَ فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ - ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ مَنْ تَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ قَالَ - إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا تَدَّعِيهِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ - قَالَ فَإِذَا كَانَ فِي يَدِي شَيْءٌ فَادَّعَى فِيهِ الْمُسْلِمُونَ - تَسْأَلُنِي الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا فِي يَدِي - وَ قَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَعْدَهُ - وَ لَمْ تَسْأَلِ الْمُؤْمِنِينَ الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا ادَّعَوْا عَلَيَّ كَمَا سَأَلْتَنِي الْبَيِّنَةَ عَلَى مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ - إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى - وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ. [3]

لذا به روشني كلمه بينه در عصر نبی گرامی اسلام حقيقت شرعيه شده در شهادت عدلين و اين انكار مرحوم خوئی كه حقيقت شرعيه نشده در شهادت عدلين قابل قبول نيست. لذا اين بيان مرحوم خوئی مشكل دلالی را در حديث مسعدة مرتفع نمی‌کند.

نقد كلام شهيد صدر

مرحوم شهيد صدر با توجه به اينكه قبول دارند بينه به معنای شهادت عدلين است فرمودند على فرض اعتبار حديث مسعدة، برای ردع از سیره راسخ فی النفوس احتیاج به أدله قاطعه است. يك روايت معتبر نمی‌تواند رادع از سیره راسخ در نفوس باشد كه حجيت خبر واحد در موضوعات است.

عرض می‌کنیم: جمعی از محققان مانند محقق اصفهانی تلميذ ایشان مرحوم خوئی و تلميذ دیگرشان مرحوم میلانی مرحوم شهيد صدر در مواردی این ادعا را مطرح می‌کنند كه سیره راسخ فی النفوس اگر شارع می‌خواهد منعش كند باید به أدله قاطعه باشد، بعضی اعلام هم همین معنا را ملاك قرار داده و می‌گویند اطلاعات و عموماً نمی‌تواند مانع از سیره شود، همه جا و همه اعلام يك مثال می‌زنند به قیاس كه چون تنظیر و قیاس يك امر راسخ فی النفوس است لذا این همه روايت برای رد قیاس مطرح می‌شود. اشكال ما این است كه وقتی اعتقاد مردم به رهبر دینی تثبیت شد هر چند با يك دلیل و يك بار گفتن، مردم را از سیره‌ای منع كند به چه دلیل می‌گویید این دلیل برای مردم رادعیت ندارد و باید به أدله قاطعه بیان شود، بلكه اگر چند بار إخبار كنند تا کسانی كه نشنیده اند بشنوند این صحیح است اما اينكه بگوییم نیاز است در مواضع مختلف بر خلاف سیر عقلانیه بیانات و أدله مختلف اقامه كنند دلیل ندارد. بحث قیاس هم كه تنها مثال اعلام است ویژگی دیگری دارد كه اساس تقابل بین مكتب اهل بیت و مكتب خلفا است یعنی پس از رحلت نبی گرامی اسلام اهل بیت مدعی‌اند ادامه رسالت و تبیین احكام بر عهده ما است، مكتب خلفا برای اينكه بی‌نیازی خودش از اهل بیت را تثبیت كند اساس دین را بر قیاس قرار دادند یعنی قیاس كه ردع می‌شود نه چون بناء عقلاء مرتكز است بلكه چون تنها دلیل برای ادامه تشریع توسط مكتب خلفا إعمال رأی و قیاس است و اگر قیاس فراگیر می‌شد كتاب خدا و سنت رسول تحت الشعاع قرار می‌گرفت لذا مرتب اهل بیت بحث قیاس را كه مطرح می‌كنند می‌فرمایند لعن الله اصحاب القیاس فإنهم غيروا كتاب الله و سنة رسول الله و اتهموا الصادقين فی دین الله، السنة إذا قیست مُحَقِّق الدین. راوی می‌گوید ذكرت هذه الأھواء عند أبي عبد الله علیه السلام كه اینها هم ادعا دارند قال لا والله ما هم على شيء مما جاء به رسول الله الا استقبال الكعبة فقط. قیاس در اینها ریشه همه چیز را زده است. لذا اهل بیت تمام قد در مقابل قیاس میایستند. این گونه نیست كه چون قیاس نزد عقلاً مرتكز است پس اهل بیت تلاش بر نفی آن دارند.

لذا مثال قیاس را ما مرتب تکرار كنیم و نتیجه بگیریم خبر معتبر نمی‌تواند رادع بنائات عقلانیه هر چند بر يك حكم جزئی باشد بلكه باید أدله قاطعه باشد می‌گوییم قیاس متفاوت است. لذا این بیان شهيد صدر هم كه در موارد مختلف از این بیان استفاده می‌كنند كه خبر معتبر رادع سیره قرار نمی‌گیرد این را قبول نداریم.

بيان پنجم از عدم الردع:

پنجمین جواب برای اينكه گفته شده خبر مسعدة نمیتواند رادع سیره باشد این است كه گفته شده خود این خبر مسعدة به نفسه خبر ثقه است اگر ردع كند از سیره ای كه دلالت می‌كند بر حجيت خبر ثقه لازمه اش این است كه ردع كند از خودش فلیزم من حجيت عدم حجيت.

پاسخ این است که شهید صدر هم میفرماید [6] مغالطه کردید، از حجت این حدیث لازم نمی‌آید عدم حجیتش زیرا مستدلین قبول دارند بناء عقلا بر حجیت خبر ثقه در احکام، مضاعف شارع است و محتوای خبر مسعده هم یک حکم شرعی است نه موضوع خارجی محتوایش این است که لایجوز احراز الموضوع الا بالینه و این حکم شرعی است نه موضوع خارجی لذا خبر مسعده یک حکم شرعی بیان میکند که در موضوعات به سیره عمل نکن، پس از حجیت خبر مسعده لازم نیامد عدم حجیتش بلکه خبر مسعده حجت است و دلالت میکند سیره در موضوعات حجت نیست.

نتیجه: مشهور با این بیانات پنج‌گانه خواستند بگویند خبر مسعده نمیتواند رادع از سیره عقلا مبنی بر حجیت خبر ثقه در موضوعات باشد ما توضیح دادیم اگر سند معتبر باشد که رادعیتش تمام است و اگر سند هم معتبر نباشد احتمال عقلانی رادعیت این خبر از سیره هست و بیانات مرحوم خوئی و شهید صدر و دیگران را هم نقد کردیم. بیان خودمان را هم خواهیم گفت.

[1]. جلسه 54، مسلسل 746، سه‌شنبه، 97.10.11.

[2]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 235، ابواب کیفیت حکم، باب سوم، حدیث هفتم.

[3]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 293.

[6]. عبارت شهید صدر در پاورقی جلسه قبل گذشت و این اشکال در عبارت ایشان با "الخامس" مورد بررسی و نقد قرار گرفت.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

دلیل اول بر حجیت خبر ثقه در موضوعات بناء عقلا بود، در نقد این دلیل به دو بیان ثابت شده که از این سیره رادع داریم، بیان اول روایت مسعده بن صدقه بود که بررسی کردیم احتمال رادعیت از سیره در این حدیث همچنان موجود است. نظر خودمان را هم بیان خواهیم کرد.

بیان (سوم) دوم: رادعیت طوائفی از روایات

بعض محققین از جمله یکی از تلامذه شهید صدر می‌فرمایند ما در ابواب مختلف و موضوعات متفاوت روایاتی داریم که می‌گویند در این موضوعات خاص خبر ثقه حجت نیست، کثرت این روایات در ابواب فقهیه برای فقیه یک اطمینان می‌آورد که این روایات ناظرند به یک قاعده عمومی و اختصاص ندارند به بابی دون بابی، آن قاعده عمومی این است که خبر ثقه در موضوعات حجت نیست، و این روایات و قاعده عمومی که از این روایات استفاده میشود رادع از سیره عقلانی خواهد بود.

این طوائف روایات را به طور خلاصه اشاره می‌کنیم تا ببینیم آیا این ادعا قابل اثبات هست یا نه؟

طائفه اول: روایتی که در سؤال از یک موضوع خاص از امام صادق علیه السلام مطرح شده است، سؤال از پنیر که شکلهای مختلف هست مطرح شده پنیرمایه‌ای که استفاده می‌شود نجس است یا پاک؟ عن عبدالله بن سلیمان عن ابی عبدالله علیه السلام فی الجُبْن قال کل شیء لک حلال حتی یجینک شاهدان أنّ فیہ المیتة. گفته شده روایت در موضوع خاصی است که شک در حلیت است مثلاً به مفهوم غایت روایت می‌گوید حکم به عدم حلیت شیئی وقتی است که دو شاهد اقامه شود بر عدم حلیت مفهومش این است که اگر شاهد واحد اقامه شد که این پنیر نجس است اعتنا نکن، معلوم میشود خبر واحد ثقه در این موضوع حجت نیست.

تلمیذ محقق شهید صدر حفظه الله در بحث اصولشان می‌گویند و سند الحدیث تام، [2]

عرض می‌کنیم حتما مقصودشان نسبت به سند تعبیر غیر تام بوده که اشتباه نوشته شده و الا ایشان در فقه‌شان می‌فرمایند و سند الحدیث غیر تام، [3] سند مشتمل بر ضعفائی است حداقل عبدالله بن سلیمان در این سند مهمل است لذا این روایت در موضوع خودش هم قابل اعتماد نیست تا بعد با إلغاء خصوصیت در ما نحن فیہ استفاده شود.

طائفه دوم: گفته شده روایاتی داریم که اختصاص به باب مرافعات و قضاء هم ندارد و به اطلاقیان می‌گویند شهادت زن در بعض موضوعات حجت نیست. عن صالح بن عبدالله الخثعمی قال سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن ام ولد صدوق زعمت أنها أرضعت جارية لی أصدّقها؟ قال لا. [4] روایت دیگری از صالح بن عبدالله خثعمی با همین مضمون است که قال لاتقبل قولها و لاتصدقها.

گفته شده از این روایات که در بحث شهادة النساء آمده استفاده می‌کنیم خبر ثقه واحد حجت نیست و الا اگر خبر ثقه واحد حجت بود گفته نمیشود شهادت این أم ولد صدوق معتبر نیست.

عرض می‌کنیم: نسبت به این طائفه اولاً این دو روایت مورد اشاره هر دو ضعیف است حداقل صالح بن عبدالله خثعمی توثیق ندارد، یک صالح بن عبدالله داریم که ابن ابی عمیر از او حدیث نقل میکند اما آن صالح بن عبدالله مشترک است بین صالح بن عبدالله احوال کوفی و صالح بن عبدالله خثعمی کوفی لذا دلیلی بر وثاقت صالح بن عبدالله خثعمی نداریم.

ثانیاً: فرض کنیم روایاتی داشته باشیم در بعض ابواب راجع به عدم پذیرش شهادت زنان، این ارتباطی به خبر عدل واحد ندارد، در بعضی از موضوعات کما یُستفاد از روایات شهادت زن اعتبار ندارد بما آنها نسوة، در بعضی از موضوعات هم شهادت زن اعتبار دارد هر چند واحد هم باشد لذا معلوم می‌شود این روایات خصوصیت نسوة بودن دخیل است نه واحد بودن، لذا در باب 24 ابواب شهادات حدیث دوم می‌گوید سألت عن شهادة القابلة فی الولادة قال تجوز شهادة الواحدة، پس این طائفه ارتباطی به شهادت عدل واحد ندارد.

طائفه سوم: گفته شده روایاتی داریم که دلالت می‌کند رؤیت هلال ثابت نمی‌شود الا بشاهدین عدلین، از این روایات استفاده می‌کنیم یک موضوع داریم که شهادت عدل واحد در آن فائده ندارد، آن هم رؤیت هلال است آن وقت به سایر موضوعات ضمیمه می‌کنیم و الغاء خصوصیت را نتیجه می‌گیریم.

عرض می‌کنیم: در موضوع خاص رؤیت هلال روایات مختلف داریم که بعضشان می‌گوید شهادت به اول ماه رمضان ثابت میشود و لو بإمرأة واحدة، اما شهادت به دخول فطر و سوال ثابت نمی‌شود إلا به تعداد قُسامة که پنجاه عادل باشد، إلا به شهادت عدلین، الا به عدلینی که از بیرون شهر بیایند و آسمان شهر ابری باشد، از این روایات مختلف استفاده میشود رؤیت هلال یک خصوصیتی دارد که نمیتوان إسرائ داد به سایر موضوعات، آن وقت تعلیل شده در روایات که اگر یک نفر ببیند پنجاه نفر هم می‌بینند که باید در فقه مطرح شود.

طائفه چهارم: گفته شده در تعدیل شهود و شهادت به عدالت، برخی از روایات می‌گویند در تعدیل دو شاهد لازم است مثلاً روایت شیخ صدوق در وسائل هم آمده عن صالح بن عقیبة قال قال الصادق علیه الصلوة و السلام و قد قلت له یابن رسول الله اخبرنی عن تقبل شهادته و من لاتقبل فقال یا علقمه کل من کان علی فطرة الاسلام جاز شهادته ... فمن لم تره بعینک یرتکب ذنباً أو لم یشهد علیه بذلک شاهدان فهو من اهل العدالة و الستر و شهادته مقبولة و إن کان فی نفسه مذنباً.

حضرت فرمودند هر کس را به چشمت ندیدی گناه کرده یا دو شاهده شهادت بر عصیاننش ندادند بگو ان شاء الله عادل است. مفهوم روایت این است که اگر یک شاهد شهادت داد فلان فرد گناه کرده فائده ندارد.

عرض می‌کنیم: روایت از نظر سند ضعیف است صالح بن عقبه که نسبت به کذب هم داده شده و علقمه مجهول است لذا این که تعدیل احتیاج دارد به شهادت عدلین یا تفسیق فقط به شهادت عدلین است این موضوع به شهادت عدل واحد قابل اثبات نیست مستندش علیل است.

طائفه پنجم: گفته شده ما هو واضحٌ نصاً و فتوا من عدم کفایة خبر واحد در باب مرافعات و باب حدود که باید بینة باشد. حال در بعض موارد شاهدین یا أربعة شهداء یا شاهد و یمین باشد.

عرض می‌کنیم: همه کسانی که می‌گویند شهادت عدل واحد در موضوعات حجت است، باب مرافعات و حدود را استثناء می‌کنند.

به نظر ما از این طوائف خمسة یک طائفه باب مرافعات و حدود است شکی نیست در این مورد خبر عدل واحد حجت نیست سایر طوائف یکی دو طائفه روایاتش ضعیف است لذا مانند باب رضاع که احد محققین به این روایات استناد میکند فقهاء در مقام فتوا می‌گویند رضاع به شهادت مرأة واحدة ثابت میشود، پس یکی دو طائفه روایاتش معتبر نیست یک طائفه که رؤیت هلال است روایات متعدد دارد و خصوصیت ویژه از آن استفاده می‌شود لذا این ادعا که ما طوائفی از روایات داریم که فقیه وقتی به اینها مراجعه می‌کند تعبیر احد المحققین این است که قطع پیدا میکند به إلغاء خصوصیت که معلوم میشود از این همه طوائف خبر عدل واحد در موضوعات حجت نیست، کدام طوائف صحیح السند؟

لذا بیان دوم چه دلیل مستقل باشد و چه رادع سیره باشد دلیل اطمینانی که دلیل مستقل شمرده شود و یا رادعیت حتمیه از سیره داشته باشد قابل قبول نیست.

فرض کنید یک یا دو طائفه از این طوائف سندا و دلالتا معتبر باشد، موضوع خاص است و اگر سیره ثابت باشد می‌شود مخصص سیره نه رادع از سیره.

یکی از تلامذه شهید صدر [6] نسبت به بناء عقلاء اینگونه نتیجه گیری میکنند که اصلا بناء عقلاء را ما بر حجیت خبر واحد قبول نداریم که بگوییم این بناء شامل موضوعات هم می‌شود بعد بررسی کنیم رادع دارد یا نه؟

می‌فرمایند ما دلیل بر حجیت خبر واحد را سیره متشرعه می‌دانیم و سیره متشرعه دلیل لبی است قدر متیقن دارد، و قدر متیقن از سیره متشرعه حجیت خبر واحد در احکام شرعیه است، اطلاق سیره متشرعه مورد پذیرش نیست لذا می‌فرمایند اینکه بحث کنید خبر مسعدة رادع از سیره است یا نه اصلا بحث بلاموضوع است، بناء عقلا که مستند ما نیست و سیره متشرعه هم قدر متیقن دارد و نتیجه می‌گیرند بالأخره خبر واحد در موضوعات حجت نیست.

نگاهمان را نسبت به سیره عقلا قبلا بیان کردیم. سیره عقلا فی الجملة اعتماد به خبر واحد در موضوعات هست و احدی نمیتواند انکار کند لکن در امور مهمه آیا سیره عقلا بر حجیت خبر واحد در موضوعات است بدون حصول اطمینان این را قبول نداریم. قبلا هم توضیح دادیم.

لذا در امور غیر مهمه این سیره را قبول داریم اما در امور مهمه سیره عقلا را بر حجیت خبر واحد در موضوعات نمی‌پذیریم.

بیان اول که بحث سیره عقلا بود دیگر تمامیت ندارد. أدله دیگر بر حجیت خبر ثقه در موضوعات خواهد آمد.

[1]. جلسه 55، مسلسل 747، چهارشنبه، 97.10.12.

[2]. تقریرات شهید صدر از آیه الله سید کاظم حسینی حائری، مباحث الأصول، ج 2، ص 562.

[3]. آیه الله سید کاظم حسینی حائری، القضاء فی الفقه الإسلامی، ص: 275

[4]. وسائل الشیعة، ج 20، ص 401، کتاب النکاح، باب دوازدهم مما یحرم بالرضاع، حدیث دوم

[6]. تقریرات شهید صدر از آیه الله سید کاظم حسینی حائری، مباحث الأصول، ج 2، ص 545: اعلم أنّ خلاصة ما نختاره فی باب السیرة علی العمل بحجّة خبر الثقة أنّ السیرة المدّعاة فی المقام لو قصد بها السیرة العقلانیة (و هو المقصود فی کلمات الأصحاب هنا) فقیام سیرة عقلانیة علی ذلك غیر واضح عندی، فلعلّ العقلاء یكون اعتمادهم فی مقام الاحتجاج فیما بینهم علی البینه لا خبر الواحد الثقة كما هو كذلك فی باب القضاء، حتما، فهم و إن كانوا فی غیر القضايا الاحتجاجیة یعتمدون أحيانا علی خبر الثقة لکن هذا یكون بنکته حصول الاطمئنان تارة أو الاحتیاط أخرى أو عدم الاهتمام بالغرض بأكثر من ذلك ثالثة، و لم یعلم أن یكون بمستوی من العموم بحيث یؤدّي ذلك إلى جریهم بطبعهم نحو العمل بخبر الثقة فی موارد الاحتجاج، فیصبح عدم الردع من الشارع دلیلا علی الإمضاء.

و أما سیرة المتشرعة بالمعنی العام المنسجم لافتراض نشوئها من طبعهم العقلانی و لافتراض نشوئها من رأى المعصوم علیه السلام فالظاهر ثبوتها بالبرهان الذی مضی فی المتن عن أستاذنا الشہید - رحمه الله - - و من الفوارق بین السیرتین: إنّ سیرة العقلاء لو تمّت لا یحتمل اختصاصها بباب الأحکام، بل تشمل الموضوعات حتما لأنّ جذور السیرة و هی درجة الكشف و درجة الاهتمام لا فرق فیها بین البابین. أما سیرة المتشرعة فاحتمال اختصاصها بباب الأحکام و ما یلحق به کاثبات نقل الواسطة للحکم وارد، و توضیح ذلك...

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

دلیل دوم: اولویت عرفیه

اولین دلیل بر حجیت خبر واحد ثقه در موضوعات بناء عقلا بود که بررسی شد. دو دلیل دیگر میتوان ارائه کرد بر حجیت خبر واحد در موضوعات: یکی طبق مبنای کسانی که حجیت خبر واحد را در احکام به بناء عقلا و امضاء شارع می‌دانستند و دیگری طبق مبنای خودمان که معتقدیم روایات ظهور دارد در عمل به خبر ثقه به تواتر معنوی.

دلیل دوم تمسک به اولویت عرفیه است به این معنا که گفته شود اثبات شد بناء عقلا در احکام بر عمل به خبر واحد است، شارع هم این بناء را امضاء کرده، گفته شود مولا در اثبات یا نفی یک حکم کلی برای عبید به خبر واحد اعتماد می‌کند با اینکه بر هر حکمی وقایع کثیره و آثار انبوهی مترتب است، خبر واحد می‌گوید خمر حرام است، هزاران مصداق را شامل می‌شود، میلیونها امثال و عصیان بر این خبر واحد

مترتب است، پس به اولویت عرفیه همین مولا در ایصال یا نفی یک موضوع که یک واقعه خارجی است و یک امثال و عصیان بیشتر ندارد باید به خبر واحد اعتماد کند، به عبارت دیگر مولایی که میگوید نجاست دم به خبر واحد ثابت می‌شود و میلیونها مصداق دارد، به طریق اولی این مولی اخبار واحد به یک موضوع خارجی مثل آلوده بودن این لباس به دم را هم معتبر بداند.

شاید صاحب جواهر به همین معنا اشاره دارد که می‌فرمایند بل ثبوت الأحكام الشرعية به أكبر شاهد علی ذلك. [2]

مرحوم شهید صدر می‌فرمایند [3] این دلیل خالی از وجهت نیست اما اشکالی مطرح است که در باب احکام شرعیه خصوصیتی است که به جهت آن باعث شده خبر واحد حجت باشد که در موضوعات آن خصوصیت نیست، در احکام شرعیه باب علم وجدانی به احکام منسد است و نمیتوانیم علم به احکام پیدا کنیم لذا اگر خبر واحد هم حجت نبود مشکل داشتیم اما در موضوعات انسداد باب علم نیست و انسان می‌تواند به موضوعات علم پیدا کند لذا این فرق باعث می‌شود بگوییم در موضوعات علم وجدانی معتبر است زیرا باب علم منسد نیست اما در احکام چون باب علم منسد است خبر واحد ثقة هم معتبر است.

عرض می‌کنیم: این بیان قابل قبول نیست زیرا سخن این است که اگر شارع مقدس از آغاز شریعت علم به احکام شرعیه را طریق وصول حکم می‌دانست و این طریقه را اعلام می‌کرد متشرعین به این شریعت طبق آن طریقه مشی می‌کردند، اگر شارع می‌فرمود دستورات ما معصومان را وقتی بپذیرید که پنجاه راوی با هم مطلب را نقل کنند، اگر چنین چیزی را روش قرار می‌داد متشرعین به این دین همانگونه مشی می‌کردند، اگر امروز انسداد باب علم به احکام شریعت است این انسداد سبب جعل حجیت خبر واحد در زمان معصومان نشده بلکه عکس است و اهل بیت خبر واحد را حجت دانستند لذا متشرعین دنبال علم نرفتند. لذا این فرق فارق بین موضوعات و احکام نیست، و قیاس اولویت حجیت در موضوعات نسبت به احکام شرعیه برای کسانی که مبنایشان حجیت خبر از راه بناء عقلا است وجه وجیهی است. البته ما طبق مبنایمان نیاز به این بیانات نداریم.

دلیل سوم: اطلاق روایات متواتر

عمده دلیل این است که از جهتی ما دلیل بر حجیت خبر ثقة را ظهور روایات به تواتر معنوی دانستیم از جهت دیگر حجیت خبر ثقة در موضوعات یک حکم شرعی است نه موضوع خارجی، آیا شرعا لازم است اعتماد به خبر ثقة در موضوعات یا لازم و جایز نیست. این حکم شرعی است. اگر ثابت کردیم روایات اطلاق دارد و دلالت می‌کند بر حجیت خبر ثقة در موضوعات و احکام، دلیل لفظی بر این معنا خواهیم داشت.

مشهور که می‌گفتند روایات ارشاد به بناء عقلاء است و دلیل ارشادی با مرشد الیه از نظر سعه و ضیق تطابق دارد دستشان از اطلاق روایات کوتاه است، به این معنا که می‌گویند چون احتمال رادعیت از بناء عقلاء هست، گویا روایات می‌گویند بناء عقلائی را که به این گونه است امضاء می‌کنم، خبر مسعده را که ضمیمه میکنند میگویند روایات میگوید امضاء میکنیم بناء عقلاء را در حیطه احکام نه موضوعات. یا به این نگاه که بناء عقلاء در امور مهمه عمل به خبر واحد نیست چه در موضوعات چه در احکام لذا ادله امضاء محدود میشود، ما نگاهمان این بود که روایات یا ارشاد به بناء عقلاء نیست یا توسعه میدهد در بناء عقلاء، لذا می‌گفتیم تمسک به اطلاق این روایات ممکن است و اینها در مقام جعل حجیت برای خبر واحداند. اما بررسی روایات: معتبره حمیری که شهید صدر و بعض تلامذه شان میگویند قطع به محتوای این روایت داریم و فی غایة الاعتبار است روایت میگفت فما أدی الیک عنی فعنّی یؤدّی، هر آنچه را که عمروی به من امام هادی نسبت دهد از من گفته است، این ما أدی الیک عنی اطلاق دارد چه احکام شرعیه باشد مثل وجوب جمعه و چه موضوعات خارجی باشد مثل اینکه عمروی از امام هادی علیه السلام نقل کند مقام ابراهیم در زمان پیامبر چسبیده به خانه خدا بوده حضرت میفرماید فاسمع له و أطلع. اطلاق این روایت میگوید چه در موضوعات چه در احکام شرعیه آنچه را از امام نقل کند شما متعبد باشید و قبول کنید.

اشکال: این روایات انصراف دارد به حجیت خبر ثقة در احکام شرعیه.

عرض می‌کنیم ادعای انصراف بلا وجه است به دو شاهد:

شاهد اول: روایات اهل بیت را که مراجعه میکنیم مباحث تاریخی و نقل فضائل، نقل موضوعات توسط اهل بیت مخصوصا موضوعاتی که نسبت به اماکن دینی است مانند بدأ خلقت کعبه، چرا عرفات به این نام خوانده میشود و چرا منی، محل وقوف شده، کثرت این روایات شاهد صدقی است که نمیتواند انبوه این موارد از تحت این اطلاق خارج باشد.

شاهد دوم: شاهد قوی‌تر این است که فهم اصحاب از این روایات اطلاق بوده است. در همین معتبره حمیری مقدمات ذکر میشود که احمد بن اسحاق و محمد جعفر حمیری، مقدمات را می‌چینند نسبت به عمروی که شما ثقة هستی زیرا امام هادی علیه السلام چنین فرمودند و امام عسکری علیه السلام نسبت به تو و پسر تو چنین فرمودند همه این مقدمات برای این است که هل رأیت الإمام الحجة؟ رؤية الإمام الحجة از موضوعات است نه احکام. لذا فهم مخاطب کلام امام معصوم علیه السلام که حضرت فرمودند فلانی ثقة است فهمش این است که حال که دو امام فرمودند ثقة هستی حضرت حجت را دیدی یا نه؟ می‌گوید بله دیدم.

پس به روشنی اطلاق این روایات شامل حجیت خبر واحد در موضوعات هم میشود.

توقیع شریف هم که اعتبار سندی اش را قبلاً توضیح دادیم می‌گوید العلم العلمنا و لاشيء علیکم من کفر من کفر فما صح لکم مما خرج علی یدیه بروایه غیره له من الثقات فاحمدوا الله واقبلوه. معلومات ما را اگر ثقات به شما منتقل کردند فاقبلوه. معلومات منتقله توسط ثقات اطلاق دارد که چه در موضوعات باشد چه احکام شرعی. و انبوه روایات در باب موضوعات خارجی داریم که توسط ثقات منتقل شده.

بالتار از اطلاق، بعضی روایات به نص دال بر این معنا است. امام علیه السلام می‌فرمایند از زکریا بن آدم پرس المأمون علی الدین و الدنیا، ایمن بر مسائل دنیوی است یعنی موضوعاتی که حکم شرعی نیست، یا روایت ابان که فما رواه عنی فاروه عنی.

نتیجه اینکه ما چون اطلاق روایات را پذیرفتیم و ارشاد به بناء عقلاً ندانستیم این روایات به روشنی دلالت می‌کند بر حجیت خبر ثقة در موضوعات.

مؤید این دلیل استدلالی است که صاحب جواهر دارند که ما دلیل ایشان را مؤید دلیل خودمان می‌دانیم.

ایشان می‌فرمایند [4] آیا اگر انسان ظن به نجاست لباسش داشت مثلاً اعتنا کند یا خیر؟ بحث مفصلی دارند تا به اینجا می‌رسند که اگر منشأ ظن به نجاست سبب شرعی باشد مانند خبر واحد ثقة و خبر عادل، علامه در کتبش و شیخ در خلاف و مبسوط و محقق ثانی فرموده اند به خبر واحد در این موضوع ترتیب اثر نمی‌دهیم چون علم معتبر است و چون بعضی روایات می‌گوید بینه لازم است. این تحلیل از ایشان است خوشان به عنوان اشکال می‌فرمایند ما در موضوعات خارجی روایاتی داریم که می‌گوید خبر واحد ثقة در بعضی موضوعات معتبر است، از این روایات یک ضابط کلی استفاده می‌کنیم که در موضوعات هم خبر ثقة معتبر است و قائم مقام علم می‌شود، آن موضوعات را صاحب جواهر ذکر می‌کنند و بعد تأملی هم اشاره می‌کنند ما این دلیل ایشان را به عنوان مؤید برای دلیل خودمان انتخاب می‌کنیم و بعضی مصادیقش را مقداری توضیح می‌دهیم. بعد مطلبی مرحوم حکیم دارند و موانعی برای این حجیت گفته شده و کلامی از مرحوم علامه طباطبایی را اشاره کنیم تا به جمع بندی برسیم.

[1]. جلسه 56، مسلسل 748، شنبه، 15.10.97.

[2]. جواهر الکلام، ج 6، ص 171 و 172: [فی حجة خبر العدل] لکن قد یشکل بعموم بعض ما دل علی حجة خبر العدل، بل قد یشکک من الأخبار تنزیله منزلة العلم، مثل ما دل علی ثبوت عزل الوكالة به مع اشتراط الأصحاب حصوله بالعلم، و ما دل علی جواز وطء الأمة إذا کان البائع عدلاً قد أخبر بالاستبراء، و ما دل علی دخول الوقت المشروط بالعلم بأذان العدل العارف، و غیر ذلك، بل ثبوت الأحکام الشرعیة به أكبر شاهد علی ذلك.

[3]. بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 2، ص: 85: لا یخلو هذا البیان من وجهة. اللهم إلا أن یقال أن الانسداد النوعی لباب العلم الوجدانی فی الأحکام ثابت دونه فی الموضوعات، فلعل ذلك الانسداد أوجب التوسعة التعبدیة لدائرة العلم الذی یرجى به عن الأصول فی الأحکام، و لم تعمل توسعة مماثلة فی الموضوعات.

[4]. جواهر الکلام، ج 6، ص 172: 1. يمكن بالتأمل فی الأخبار ... استفادة تنزیل خبر العدل منزلة یقین، و الاكتفاء به علی وجه الضابط و القاعدة فی کل موضوع لم یثبت کونه من الشهادة المعتبر فیها التعدد، بل لعل ثبوت أصل النجاسة به دون التنجس مع انه لیس من الشهادة فی شیء متنافیان، إذ هو أيضاً فی قاطع لقاعدة یقین و لاعتبار العلم و غیرهما، و منه یعلم حینئذ تنزیله منزلتهما فی المقامین. و دعوی تسليمه فی أصل النجاسة دون التنجیس تحکم من غیر حاکم، فلا جهة حینئذ للقول بكون التعارض بین ما دل علی اعتبار العلم فی النجاسة و بین ما دل علی حجة قبول خبر العدل من وجه، و لا مرجح، فیبقى علی أصل الطهارة، إذ قد عرفت تحکیمه فی أصل النجاسة القاضی بتنزیله

منزلة العلم و اليقين في التنجس أيضا، لاتحاد مدرکهما، و لعله لذلك كله كان خيرة ظاهر موضع من التذكرة القبول، كما انه عنه في النهاية احتماله، و مال إليه في الحقائق، إلا أن الانصاف بقاء المسألة في حيز الإشكال، لإمكان التأمل و النظر في سائر ما تقدم من المقال بمنع بعضه و عدم ثبوت المطلوب بالآخر.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم صاحب جواهر استدلال می‌کنند موارد خاصه‌ای داریم که خبر واحد در موضوعات حجت است و از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که موضوع حجیت اختصاص ندارد به این موارد خاص، بلکه ضابطه و قاعده کلی است که در هر موضوعی که شارع نغموده بینه در آن موضوع معتبر است خبر عدل واحد معتبر خواهد بود، اشاره می‌کنند به بعض این روایات، شبید صدر در بحوث‌شان [2] بر عروه این روایات را به تفصیل ذکر می‌کنند، ما این موارد را با بعضی مناقشاتش اشاره می‌کنیم و دیروز گفتیم نه به عنوان دلیل بلکه به عنوان مؤیدی بر دلیلی که دیروز اقامه کردیم بعض این روایات را قبول داریم:

روایت اول: عن معاوية بن وهب و غيره عن ابي عبدالله عليه السلام في جُرْدِ مَاتٍ فِي زَيْتٍ مَا تَقُولُ فِي بَيْعٍ ذَلِكَ - فَقَالَ بَعْهُ وَ بَيْنَهُ لِمَنْ اشْتَرَاهُ لَيْسَتْ صَبِيحَ بِهِ. [3] سؤال می‌کند از موش صحرائی که در روغن یا کره یا عسل افتاده و مرده، آیا می‌تواند این جنس را بفروشد، علی فرض اعتبار روایت امر حضرت به تبیین بایع برای این است که مشتری قبول کند و از این روغن برای سوخت استفاده کند نه اکل. خبر واحد در موضوع را حضرت معتبر می‌دانند که می‌فرمایند مشتری ترتیب اثر دهد.

روایت دوم: عَنْ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجُبْنِ وَ أَنَّهُ تَوَضَّعَ فِيهِ الْإِنْفَحَةُ مِنَ الْمَيْتَةِ قَالَ لَا تَصْلُحُ ثُمَّ أَرْسَلَ بِدِرْهِمٍ فَقَالَ اشْتَرِ مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ لَا تَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ.

مستدل می‌گوید اینکه امام فرمودند سؤال نکن از بایع مسلمان که وضع این پنیر چگونه است، دلالت التزامی‌اش این است که اگر چیزی گفت کلامش حجت است و الا اگر قول مخبر واحد معتبر نباشد سؤال هم بکند و او چیزی هم بگوید اعتبار ندارد.

روایت سوم: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَعَارَ رَجُلًا ثُوبًا - فَصَلَّى فِيهِ وَ هُوَ لَا يُمْسِلُ فِيهِ قَالَ لَا يُعْلَمُهُ - قَالَ قُلْتُ: فَإِنْ أَعْلَمَهُ قَالَ يُعِيدُ. [4]

فردی جامه‌ای را عاریه داده و او هم در آن نماز خواند و خود مالک در این جامه نماز نمی‌خواند و مشکلی می‌دید، حضرت فرمودند به او اعلام نکنند، سؤال کرد اگر اعلام کرده بود که این جامه مثلا از پوست چنین حیوانی است حکم چیست حضرت فرمودند نمازها را اعاده کند. امر حضرت به إعادة نماز در صورت اخبار مخبر لامحاله به دنبال حجیت خبر واحد در موضوعات است.

عرض می‌کنیم: حداقل مشکل این روایات این است که در فقه بحثی است که آیا اخبار ذو الید بما فی یده معتبر است یا نه؟ جمع کثیری از فقهاء می‌فرمایند روایات دلالت می‌کند اخبار ذو الید یا در طهارت و نجاست یا در مطلق امور معتبر است، و وثاقت ذو الید هم شرط نیست، همین که در بازار از کسی جنسی خرید که صاحب جنس گفت نجس است این اخبار ذو الید معتبر است، نهایت دلالت این روایات اعتبار اخبار ذو الید است اما نمیتوان قاعده کلی استفاده کرد که خبر واحد ثقه حتی ذو الید نباشد اخبارش مطلقا معتبر است.

روایت چهارم: روایاتی که در مورد اُمه مبتاعة است و بایع اعلام می‌کند موطوءه نیست لذا استبراء نمی‌خواهد: عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْأَمَةَ مِنْ رَجُلٍ فَيَقُولُ إِنِّي لَمْ أَطْأَهَا - فَقَالَ إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا الْحَدِيثُ. [6] حضرت می‌فرمایند إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا، اگر به بایع وثوق دارد اشکالی ندارد که قولش را قبول کند.

گفته شده مراد از این وثوق، وثوق شخصی نیست که همان اطمینان باشد بلکه مراد وثوق نوعی است لذا اخبار ثقه که معمولا انسان وثوق نوعی به آن پیدا می‌کند معتبر می‌شود.

عرض می‌کنیم این روایت نمی‌تواند به تنهایی مورد استدلال قرار گیرد زیرا:

اولا از کجا معلوم مراد به وثوق، وثوق نوعی باشد ممکن است گفته شود اطمینان شخصی است و قائم مقام علم است.

ثانیا: بایع ذو الید است و گفتیم اخبار ذو الید معتبر است.

ثالثاً: قول بايع موافق با استصحاب است پانزده سال قبل اُمّه موطوءه نبوده استصحاب عدم الوطئ کند، لذا از این حدیث هم نمیتوان تعمیم را استفاده نمود.

روایت پنجم: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي ثَوْبِ أَخِيهِ دَمًا وَهُوَ يُصَلِّي - قَالَ لَا يُؤْذِنُهُ حَتَّى يَنْصَرِفَ. [7]

در حال نماز در لباس برادر دینی‌اش خون می‌بیند حضرت می‌فرمایند اطلاع ندهد تا نمازش تمام شود و نص خاص می‌گوید بعد نماز اگر فهمید نمازش صحیح است. لولا حجیت خبر واحد امام نبی نمی‌کردند از اخبار و این جا مخر ذو الید هم نیست لذا دلالت میکند خبر واحد ثقه معتبر است.

عرض میکنیم در این موارد اخبار مساوق با علم میشود لذا علم حجت است نه اخبار خبر واحد ثقه، زیرا وقتی صاحب لباس دید علم پیدا می‌کند به دم و علم تعبدی از باب حجیت خبر واحد نیست.

روایت ششم: روایاتی داریم در باب اذان و اقامه که المؤذن مؤتمن و الإمام ضامن. [8]

اذان اخبار فعلی است به دخول وقت و مؤذن مؤتمن است یعنی اخبار او به دخول وقت حجت است.

عرض میکنیم در این روایت هم تشکیک شده و گفته شده شاید مراد مؤذن راتبی است که او را آزمایش کرده‌اند و شاهد این است که قید وثاقت هم نیامده و نفرمودند مؤذن ثقه مؤتمن است. البته این تشکیک خیلی مورد قبول نیست.

روایت هفتم: روایاتی که تصدیق ثقه در زوجیت است. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثَقَّةً أَوْ غَيْرَ ثَقَّةٍ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ أَمْرَاتِي وَ لَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ ثَقَّةً فَلَا يَقْرُبُهَا وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ثَقَّةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ. [9]

گفته شده روایت دال بر حجیت خبر ثقه است در موضوع زوجیت و از باب احتیاط هم نیست. به قرینه مقابله اگر ثقه نیست قبول نکند و اگر ثقه هست قبول کند دلالت می‌کند بر حجیت خبر ثقه در این موضوع.

ممکن است تشکیکی مطرح شود که عمل به این روایت محل اشکال است زیرا این روایت موردش داخل در باب دعاوی است و زن انکار می‌کند زوجیت را که قبول کرده به عقد مرد جدید در آمده و مرد مدعی زوجیت است و مدعی باید بینه بیاورد لذا تا بینه نیاورد کلامش هر چند ثقه باشد قبول نیست زیرا واحد ثقه است.

عرض میکنیم: این شبهه هم ممکن است در جای خودش جواب داشته باشد.

روایت هشتم: روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه ثقه را بر زکات میتوان امین قرار داد. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ يَلِي صَدَقَةِ الْعُشْرِ عَلَى مَنْ لَا بَأْسَ بِهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ ثَقَّةً فَمَرُّهُ يَصْغِي فِي مَوَاضِعِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ثَقَّةً فَخُذْهَا مِنْهُ وَصَغِي فِي مَوَاضِعِهَا. [10]

عرض می‌کند مردی را که لا باس به است متصدی صدقه عشر قرار دادیم حضرت فرمودند اگر ثقه است بگو این زکوات را در جای خودش توزیع کند. یُعْلَم وثاقت ملاک است هر چند فرد واحد باشد.

ممکن است تشکیک شود که این روایت مربوط به وثاقت در امور مالی و اعتماد به ثقه در امور مالی است و ارتباطی به حجیت قول ثقه ندارد.

عرض میکنیم: این شبهه هم قابل جواب است که از روایت ممکن است تعلیل استفاده کنیم که ان کان ثقه فمره بعد حرفش هم قبول می‌شود.

روایت نهم: روایاتی است که تصدیق ثقه اگر ادعا کند تملک را در بحث لقطه لازم است. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنِ الرَّجُلِ يَصِيدُ الطَّيْرَ يُسَاوِي دَرَاهِمَ كَثِيرَةً وَهُوَ مُسْتَوِي الْجَنَاحَيْنِ فَيَعْرِفُ مَاجِبَهُ أَوْ يَجِيئُهُ فَيُطْلِبُهُ مَنْ لَا يَتَّبِعُهُ فَقَالَ لَا يَجِلُّ لَهُ إِسْكَاهُ يَرُدُّهُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ فَإِنْ صَادَ مَا هُوَ مَالِكٌ لِجَنَاحِهِ لَا يَعْرِفُ لَهُ طَالِبًا قَالَ هُوَ لَهُ.

روایت می‌گوید فرد غیر متهم و ثقه اگر ادعای مالکیت لقطه را نمود قولش قبول می‌شود.

روایت دهم: تصدیق زوج بر عدم مباشرت با زوجه. عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْجَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ بِهَا فَيُعْلِقُ عَلَيْهَا بَابًا وَيُرْجِي عَلَيْهَا سِتْرًا وَيَزْعُمُ أَنَّهُ لَمْ يَمَسَّهَا وَتُصَدِّقْهُ هِيَ بِذَلِكَ عَلَيْهَا عِدَّةٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَإِنَّهُ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ قَالَ إِنْ أَخْرَجَ الْمَاءَ اغْتَدَّتْ يَعْنِي إِذَا كَانَا مَأْمُونَيْنِ مُدَقَّاقًا. [11]

اینجا زوج را تصدیق کرده در اخبار به عدم مباشرت. ذیل روایت هم جمله ای است یعنی "اذا كانا مأْمونين" که علامت وثاقت است.

اگر این ذیل از امام باشد استفاده میشود قول ثقه در موضوع معتبر است.

روایت یازدهم: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَآمَحَابُهُ يَتَسَخَّرُونَ فِي بَيْتٍ فَنَظَرَ إِلَى الْفَجْرِ - فَنَادَاهُمْ أَنَّهُ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ فَكَفَّ بَعْضُ وَظَنَّ بَعْضٌ أَنَّهُ يَسْخَرُ فَأَكَلَ فَقَالَ يُتِمُّ وَيَقْضِي. [12] روایت دلالت میکند بر وجوب قضا علی من اخبره المخبر بطلوع الفجر و هو يأكل. این فرد به خبر واحد اعتنا نکرده روزه را بگیرد و قضا هم بجا آورد.

گفته شده حدیث دال بر حجیت تعبیه خبر ثقه نیست بلکه راستی آزمایی فراهم است و میتواند بیاید بیرون ببیند صبح شده یا نه اذان میگویند یا نه. اینجا اگر معلوم شد استبراء میکرد که لازم نیست روزه قضا شود.

چند روایت دیگر باقی مانده که خواهد آمد.

[1]. جلسه 57، مسلسل 749

[2]. بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 2، ص 91.

[3]. وسائل الشیعة، ج 17، ص 98. باب چهل و دوم از ابواب اطعمه محرمة حدیث دوم.

[4]. وسائل الشیعة، ج 3، ص 488.

[6]. وسائل الشیعة، ج 21، ص 89.

[7]. وسائل الشیعة، ج 3، ص 474. باب 47 ابواب نجاسات حدیث اول

[8]. وسائل الشیعة، ج 5، ص 378.

[9]. وسائل الشیعة، ج 20، ص 300.

[10]. سائل الشیعة، ج 9، ص 280.

[11]. وسائل الشیعة، ج 21، ص 325.

[12]. وسائل الشیعة، ج 10، ص 119.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

روایت دوازدهم: معتبره هشام بن سالم: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ وَكَلَّ آخَرَ عَلَى وَكَالَةٍ فِي أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ وَأَشْهَدَ لَهُ بِذَلِكَ شَاهِدَيْنِ فَقَامَ الْوَكِيلُ فَخَرَجَ لِأَمْضَاءِ الْأَمْرِ فَقَالَ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ عَزَلْتُ فَلَانًا عَنِ الْوَكَالَةِ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْوَكِيلُ أَمَضَى الْأَمْرَ الَّذِي وَكَّلَ فِيهِ قَبْلَ الْعَزْلِ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَقَعَ مَاضٍ عَلَى مَا أَمَضَاهُ الْوَكِيلُ كَرِهَ الْمُوَكَّلُ أَنَّهُ رَضِيَ قُلْتُ فَإِنَّ الْوَكِيلَ أَمَضَى الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ الْعَزْلُ أَوْ يَبْلُغَهُ أَنَّهُ قَدْ عَزَلَ عَنِ الْوَكَالَةِ فَأَلَامَهُ عَلَى مَا أَمَضَاهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لَهُ فَإِنْ بَلَغَ الْعَزْلُ قَبْلَ أَنْ يُمَضَى الْأَمْرُ ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّى أَمَضَاهُ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْوَكِيلَ إِذَا وَكَّلَ ثُمَّ قَامَ عَنِ الْمَجْلِسِ فَأَمَرَهُ مَاضٍ أَبَدًا وَ الْوَكَالَةُ ثَابِتَةٌ حَتَّى يَبْلُغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوَكَالَةِ بِثِقَةٍ يَبْلُغُهُ أَوْ يُشَاقَّهُ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَكَالَةِ. [2]

وکالت وکیل ثابت است مگر عزل عن الوكالة به یکی از این دو طریق ثابت شود، یا ثقه ای اخبار کند به عزل وکیل یا مشافهه موکل اعلام کند عزل وکیل را. به روشنی این روایت معتبر دلالت می کند خبر ثقه در این موضوع که عزل عن الوكالة هست معتبر می باشد.

روایت سیزدهم: معتبره اسحاق بن عمار: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي دَنَانِيرٌ - وَكَانَ مَرِيضًا فَقَالَ لِي إِنْ حَدَّثَ بِي حَدَّثْتُ - فَأَعْطِ ثَلَاثًا عَشْرِينَ دِينَارًا - وَاعْطِ أَخِي بَقِيَّةَ الدَّنَانِيرِ فَمَاتَ وَ لَمْ أَشْهَدْ مَوْتَهُ - فَأَتَانِي رَجُلٌ مُسْلِمٌ صَادِقٌ فَقَالَ لِي - إِنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ انْظُرِ الدَّنَانِيرَ - الَّتِي أَمَرْتُكَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِي - فَتَصَدَّقَ مِنْهَا بِعَشْرَةِ دَنَانِيرٍ - ااقْسِمَ مَا فِي الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَخُوهُ أَنَّ عِنْدِي شَيْئًا - فَقَالَ أَرَى أَنْ تَصَدَّقَ مِنْهَا بِعَشْرَةِ دَنَانِيرٍ. [3]

مستدل می‌گوید مقتضای فرمایش حضرت تصدیق خبر ثقه است.

اشکال شده است که این مورد از موارد حجیت تعبدیه خبر واحد خارج است، حضرت گویا می‌فرمایند حال که این رجل مسلم از یک امر مخفی خبر داد اماره بر وثوق تام است لذا به خاطر وثوق تام به این خبر عمل کن نه به جهت خبر واحد ثقه.

ما در این مؤید وارد بررسی سندی و دلالی هر کدام از این روایات نشدیم زیرا نیاز به این مسأله نداریم، فی الجمله بعضی از این روایات بلاشبیه دلالت می‌کند خبر واحد ثقه در بعض موضوعات حجت است، لکن اگر دلیل ما که تمسک به اطلاق روایات بلکه نص بعض روایات در حجیت خبر ثقه در موضوعات نمی‌بود، إلغاء خصوصیت از بعض روایات این باب مشکل بود می‌توانستیم بگوییم چهار موضوع است که به نص خاص خبر واحد ثقه در آنها معتبر است اما إلغاء خصوصیت از بعض این روایات به نظر ما تأمل دارد، لذا ما برخی از این روایات را از مصادیق حجیت خبر ثقه در موضوعات می‌دانیم اما نه به عنوان یک دلیل با إلغاء خصوصیت، البته صاحب جواهر هم اینتهای مطلبشان یک تأمل دارند.

چند نکته ذیل دلیل سوم

ذیل این بحث به سه نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اول: جواز رادعیت روایت ضعیف

با توضیحات ما و إقامة دلیل روشن شد روایت مسعدة بن صدقة با احتمال مدورش می‌تواند مانع سیره شود و در عمل احراز رضایت معصوم به این سیره عقلائیه وجود ندارد، لذا شک داریم در ثبوت مقتضی حجیت برای سیره و دیگر قابل استدلال نیست.

جالب است مرحوم شهید صدر که در این مبحث می‌فرماید خبر مسعدة بن صدقة اگر سندش هم صحیح باشد نمی‌تواند مانع سیره باشد با همان بیاناتی که گذشت [7]، در بحوث فی علم الأصول (مباحث الحجج و الأصول العملية) [8] بحث سیره با بیان سه نکته توضیح می‌دهند سکوت شارع و عدم الردع کاشف از امضاء است. در نکته سوم می‌فرماید باید رادع از سیره واصل نشده باشد، مقصود از وصول و عدم وصول مطلق وصول است نه وصول به خبر صحیح یا موثق، وصول هر چند به اخبار ضعاف باشد کافی است در مانعیت از استدلال به سیره ما لم تنضمّ عنایة زائده. توضیح می‌دهند اینکه می‌گوییم عدم الردع کاشف از امضاء است طبق حجج عقلائیه است، اگر هیچ ردعی نبود کشف می‌کنیم این سیره امضاء شده است اما اگر ردعی بود هر چند به خبر ضعیف ما دیگر احراز نمی‌کنیم رضایت شارع را و احراز رضایت لازم است، لذا مانع استدلال به سیره می‌شود.

اما در أدله لفظیه برهان ما بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، عمومات و اطلاقات روایات بود بلکه تصریح بعض روایات به المأمون علی الدین و الدنیا بود، وقتی اطلاق و عموم ثابت است ما رواه عنی فاروه عنی چه در موضوعات چه احکام، اگر شک کردیم آیا خبر مسعدة مانع این اطلاق شده یا نه، شک در مانع یا مخصص یا احتمال وجود مخصص در أدله لفظیه مانع از تمسک به عموم عام یا مطلق نیست، لذا طبق نگاه ما بدون شبهه عمومات و اطلاقات می‌گوید خبر ثقه حتی در موضوعات حجت است.

نکته دوم: نقد کلام علامه طباطبائی

مرحوم علامه طباطبائی قدس الله روحه الزکیة در تفسیر المیزان کما أشرنا الیه در تنبیه اول، می‌فرماید خبر واحد در موضوعات خارجیه چه به لسان تفسیر آیه، چه قضایای تاریخیه، چه نقل فضائل باشد در موضوعات خارجیه حجت نیست، بلکه در این موضوعات علم و وثوق تام شخصی معتبر است لذا اگر خبر متواتر بود یا خبر واحد محفوف به قرینه قطعیه بود معتبر است و إلا فلا. در مواردی ادعای بالاتری دارند و می‌فرمایند عمل به خبر واحد ثقه در تفسیر قرآن از مصادیق تفسیر به رأی است و تفسیر به رأی هم حرام است مگر اینکه خبر واحد ثقه حکم شرعی را نقل کند که در این صورت حجیت تعبدیه است و إلا فلا.

دو بیان و دو روش استدلالی از عبارات ایشان استفاده می‌شود بر این مبنا:

بيان اول: می‌فرمایند[9] ما در غیر از احکام فرعی به خبر واحد اعتماد نمی‌کنیم، بر طبق میزان عقلانی که بناء انسان در حیاتش بر این میزان است. گویا می‌فرمایند بناء عقلا در أعمال و رفتارهایشان عمل به وثوق تام شخصی و اطمینان است. از این بناء به حجیت تعبیه احکام فرعی خارج شده و شارع در احکام خودش گفته به خبر واحد عمل کنید، لکن در غیر احکام شرعی همان میزان عقلانی معتبر است که وثوق تام شخصی است.

در ج 8 ص 41 تصریح می‌کنند به اینکه اخبار آحاد غیر محفوف به قرائن قطعی مفید علم نیست مقصود از علم هم وثوق شخصی تام است، اخبار آحاد در موضوعاتی مانند اصول دین و تاریخ و فضائل و غیر اینها حجت نیست. بلکه أدله می‌گوید در احکام و وثوق نوعی کافی است و وثوق شخصی تام لازم نیست.

بيان دوم: می‌فرمایند[11] خبر واحد در روایات تفسیری که زمان و شأن نزول آیات چیست، حجت نمی‌باشد زیرا اگر مقصود از حجیت، حجیت شرعی تعبیه است یعنی شارع فرموده خبر واحد حجت است، جعل شرعی دائر مدار اثر شرعی است، شارع چیزی را تنزیل کند به جای چیزی باید اثر داشته باشد عند الجاعل و المعتبر، خبر واحد در احکام شرعی اثر شرعی دارد و اعتبار شرعی را بازتاب می‌دهد و انتساب به شارع داده می‌شود لکن در موضوعات خارجی تنزیل شرعی معنا ندارد زیرا اثر شرعی بر آنها مترتب نیست. البته در ج 10، ص 351 مقداری تنزیل می‌کنند و ذیل بیان دوم می‌فرمایند موضوعات خارجی ممکن است یک اثر شرعی هم برایشان فرض شود می‌فرمایند[14] "و الموضوعات الخارجية وإن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعي إلا أن آثارها جزئية و الجعل الشرعي لاینال الا کلیات. " یک جا می‌گویند موضوعات خارجی اثر شرعی ندارد و معنا ندارد شارع ما را متعبد به آن کند اما اینجا می‌فرمایند موضوعات خارجی هر چند اثر شرعی در آنها محقق باشد اما این آثار جزئی است، جعل شرعی به کلیات تعلق می‌گیرد نه به اثر جزئی، لذا نتیجه می‌گیرند خبر واحد ثقه در موضوعات خارجی از جمله نقل فضائل، تفسیر قرآن، قصص، توضیح اماکن، بدء خلقت، کیفیة السماء و العالم و امثال اینها خبر واحد ثقه معتبر نیست الا اینکه محفوف به قرائن قطعی باشد.

ما در تنبیه اول پاسخ دادیم به این مطلب اما از نگاه دیگر هم جلسه بعد نقد خواهیم کرد.

[1]. جلسه 58، مسلسل 750، دوشنبه، 97.10.17.

[2]. وسائل الشیعة، ج 19، ص 162، باب دوم ابواب وکالت حدیث یکم

[3]. وسائل الشیعة، ج 19، ص 433، باب وصایا باب 97 حدیث یکم

[7]. در جلسه 53، مسلسل 745، دوشنبه، 97.10.10 گذشت.

[8]. بحوث فی علم الأصول، ج 4، ص 244: و هذا یعنی انَّ السيرة العقلانية بحاجة إلى ثلاث نقاط حتى تتم دلالتها على الموقف الشرعي....
النقطة الثالثة: عدم الوصول و هذا يقصد به عدم مطلق الوصول لا خصوص الوصول بخبر صحيح أو موثق فالوصول و لو باخبار ضعاف كاف في عدم تمامية الاستدلال بالسيرة ما لم تنضم عناية زائدة فإنَّ ملاك الدلالة و الملازمة في الشرطية الثانية انَّما هو حسابات الاحتمال العقلية لا الحجية الشرعية فهي لا تقتضي أكثر من أنَّه لو لم يصل ردع أصلاً كان كاشفاً عن عدم وجوده لا أنَّه لو لم يصل الردع باخبار الثقات بالخصوص.
[9]. تفسير الميزان، ج 6، ص 57: وبعد هذا كله فالرواية من الآحاد ، وليست من المتواترات ولا مما قامت على صحتها قرينة قطعية ، وقد عرفت من أبحاثنا المتقدمة أنا لا نعول على الآحاد في غير الاحكام الفرعية على طبق الميزان العام العقلاني الذي عليه بناء الانسان في حياته ، وإنما المراد بالبحث الناف بيان فساد ما استظهر به من الوجوه التي استنتج منها أنها موضوعة .

[11]. تفسير الميزان، ج 9، ص 212: وأما الحجية العقلية أعني العقلانية فلا مسرح لها بعد توافر الدس والجعل في الاخبار سيما اخبار (1) التفسير والقصص إلا ما تقوم قرائن قطعية يجوز التعويل عليها على صحة متنه ، ومن ذلك موافقة متنه لظواهر الآيات الكريمة . فالذي يهم الباحث عن الروايات غير الفقهية ان يبحث عن موافقتها للكتابان وافقتها فهي الملاك لاعتبارها ولو كانت مع ذلك صحيحة السند فإنما هي زينة زينت بها وإن لم توافق فلا قيمة لها في سوق الاعتبار .

[14]. تفسير الميزان، ج 10، ص 351: والذي استقر عليه النظر اليوم في المسألة إن الخبر إن كان متواتراً أو محفوفاً بقرينة قطعية فلا ريب في حجيتها ، وأما غير ذلك فلا حجية فيه إلا الأخبار الواردة في الأحكام الشرعية الفرعية إذا كان الخبر موثق الصدور بالظن النوعي فإن لها حجية . وذلك أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلانية فتتبع وجود أثر شرعي في المورد يقبل الجعل والاعتبار الشرعي والقضايا التاريخية والأمر

الاعتقادية لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعى ولا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علما وتعبيد الناس بذلك ، والموضوعات الخارجية وإن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعى إلا أن آثارها جزئية والجعل الشرعى لا ينال إلا الكليات وليطلب تفصيل القول فى المسألة من علم الأصول .

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

دو بیان از مرحوم علامه طباطبایی در عدم حجیت خبر واحد در موضوعات توضیح داده شد که هر دو قابل مناقشه است.

نقد بیان اول:

اینکه فرمودند بناءً على عقلا بر وثوق شخصی تام است در همه امورشان، در تنبیه اول گفتیم جمع کثیری از علماء معتقدند بناءً على عقلا بر عمل به خبر ثقة است مطلقاً چه در امور مهمه چه غیر مهمه. ما هم اشاره کردیم حداقل بناءً على عقلا در امور غیر مهمه بدون شک بر اعتماد به خبر واحد ثقة است. لذا این ادعای ایشان قابل قبول نیست.

نقد بیان دوم:

بیان دومشان مهم است که فرمودند در احکام شرعیه حجیت خبر واحد شرعاً مشکلی ندارد نه ثبوتاً زیرا اثر دارد نه اثباتاً زیرا أدله حجیت خبر واحد در احکام دال بر اعتبار آن است.

عرض می‌کنیم بسیاری از موضوعات خارجی هم چنین است، هم تعبد به موضوعات خارجی اثر شرعی دارد پس این تعبد لغو نیست و هم اثباتاً دلیل بر این تعبد داریم که با مثال توضیح می‌دهیم. اما اینکه ایشان تعدیل کردند کلامشان را که در موضوعات خارجی اثر جزئی وجود دارد لکن اعتبار شرعی وقتی است که اثر کلی باشد نه جزئی. اشکال ما این است که در موضوعاتی مانند اجتهاد زید محاسبه کنید اثر جزئی است یا کلی؟ خبر واحد ثقة گفت زید مجتهد است اگر خبرش حجت باشد اثر شرعی آن جواز تقلید است آیا این اثر جزئی است؟ خبر ثقة گفت زید عادل است اگر حجت باشد قبول شهادت او در انبوه موارد و ائتمام به او در نماز اثر جزئی نیست. لغوی ثقه‌ای مانند ابن سگیت لغتی را معنا کرد، اگر خبر ثقة در موضوعات حجت باشد اثرات زیادی دارد إخبار او. رجالی مانند شیخ و نجاشی و برقی إخبار کردند که مسعدة بن صدقة ثقة است آیا این اثر جزئی و اندک دارد؟

پس اشکال این است که هم اعتبار شرعی در این موارد لغو نیست و اثر دارد هم دلیل حجیت شاملش می‌شود، لذا به چه دلیل بگوییم خبر واحد در موضوعات خارجی، فضائل و روایات تفسیریه و غیره اثر ندارد. حداقل اثر در بعض موضوعات که قبلاً هم اشاره کردیم این است که جواز إخبار عن الشارع به این موضوع ثابت می‌شود، نقل او إفتاءً على الله نیست، این آثار شرعی در هر موضوعی که ثقة از امام نقل می‌کند ثابت است.

علاوه بر اینکه یک اشکال نقضی مهم به جناب علامه این است که از ایشان سؤال می‌کنیم آیا أدله‌ای و روایاتی را که می‌گویند بینه در موضوعات خارجی حجت است با اینکه از بینه هم وثوق تام پیدا نمی‌شود قبول دارید یا نه؟ هیچ عالم به فقه و روایاتی نمی‌تواند انکار کند که شارع مقدس ما را معتبد کرده به حجیت بینه در موضوعات با اینکه وثوق تام هم پیدا نمی‌شود، عین استدلال شما در استحاله تعبد به خبر واحد از سوی شارع در موضوعات نسبت به تعبد به بینه از سوی شارع در موضوعات هم جاری است، اگر موضوعات اثر شرعی ندارند پس شارع نمی‌تواند ما را معتبد به موضوعات کند به حکم بینه، در بینه هر جوابی می‌دهید تا ثابت کنید امکان تعبد و ترتب اثر شرعی را بر آن، در خبر واحد ثقة هم بفرمایید.

تا اینجا این ادعای مرحوم علامه که در موضوعات خارجیه تعبد به آنها لغو است لعدم اثر شرعی را نقد کردیم.

اینکه این محقق قدس الله روحه الزکیه در بعض کلماتشان نکته ثالثی دارند و می‌گویند در موضوعات خارجیه از جمله قصص، دواعی بر جعل فراوان است لذا اعتماد به نقلها از بین می‌رود. [3]

عرض می‌کنیم این نکته که دس و تحریف در تفسیر، قصص و موضوعات خارجیه وجود دارد باعث نمیشود صورت مسأله را پاک کنیم و بگوییم چون احتمال دس و تحریف وجود دارد پس این اخبار را کنار بگذاریم. راه عقلانی این است که اگر وثاقت روات در سلسله سندی را اثبات کردیم، عملاً از دایره أخبار محرّف بیرون می‌آید، و مورد اعتماد خواهد بود.

نتیجه کلام ما این است که در موضوعات خارجی از جمله مباحث تفسیری و نقل فضائل، و موضوعات ذو اثر شرعی، نه حکم عقل قطعی الزام به معرفت به معنای کاشف تام می‌آورد، نه دلیل نقلی متواتر، اطلاق أدله حجیت خبر واحد هم شامل خبر واحد در موضوعات می‌شود. بلکه موارد خاصه‌ای که مانند باب شهادت و مرافعات که نصوص خاصه بگوید در این موضوعات خبر عدل واحد معتبر نیست، نیاز به بینه هست در آن موارد قبول می‌کنیم و ملتزم می‌شویم.

نکته سوم: نقد تمسک مرحوم حکیم به دلالت التزامی

سومین نکته ذیل تنبیه دوم بررسی کلامی است از مرحوم حکیم در طریق اثبات اجتهاد مجتهد. مرحوم سید صاحب عروه فرموده‌اند: يعرف اجتهاد المجتهد بالعلم الوجدانی كما إذا كان المقلد من أهل الخبرة و علم باجتهاد شخص. و کذا يعرف بشهادة عدلين من أهل الخبرة إذا لم تكن معارضة بشهادة آخرين من أهل الخبرة ينفيان عنه الاجتهاد و کذا يعرف بالشیاع المفید للعلم. مرحوم سید اشاره‌ای به حجیت اخبار ثقة واحد در این مسأله نمی‌کنند البته در موارد مختلفی در عروه می‌فرمایند: فی کفایة خبر العدل الواحد إشکال. [6]

مرحوم حکیم می‌فرمایند [7] ثبوت اجتهاد که یک موضوع خارجی است با خبر ثقة ممکن است، می‌فرمایند با این بیان حجیت توثیق رجال سند و اخبار لغوی ثقة هم ثابت می‌شود. خلاصه بیانشان این است که بناء عقلاء در حجیت خبر ثقة در موضوعات ممکن است توسط شارع ردع شده باشد مثلاً با خبر مسعدة بن صدقة، لذا به بناء عقلاً تمسک نمی‌کنیم اما أدله حجیت خبر واحد می‌گویند خبر واحد ثقة دال بر حکم شرعی حجت است، چه به مدلول مطابقی دال بر حکم شرعی باشد چه به مدلول التزامی. لذا اگر خبر واحد ثقة اخبار از موضوع خارجی بود و به دلالت التزامی بر حکم شرعی دلالت می‌کرد باز هم حجت خواهد بود. سه مثال:

مثال اول: زید ثقة خبر داد بکر مجتهد است، مدلول مطابقی‌اش موضوع خارجی اجتهاد و مدلول التزامی‌اش جواز تقلید است که حکم شرعی است.

مثال دوم: نجاشی می‌گوید مسعدة بن صدقه ثقة است مدلول مطابقی‌اش موضوع خارجی وثاقت و مدلول التزامی‌اش این است که حالا که مسعدة گفت امام صادق علیه السلام فرمودند بینه در موضوعات حجت است، مدلول التزامی قول نجاشی این حکم شرعی است.

مثال سوم: ابن سکیت لغوی فی غایة الوثاقعة و الاعتبار و از اصحاب امام هادی علیه السلام گفت صعيد مطلق وجه الأرض است مدلول مطابقی‌اش موضوع خارجی است اما مدلول التزامی‌اش این است که تیمم بر وجه الأرض است.

مرحوم حکیم می‌فرمایند أدله حجیت خبر واحد در احکام هم شامل مدلول مطابقی می‌شود هم التزامی. پس هر اخبار به موضوعی که اثر شرعی داشت مدلول التزامی‌اش حکم شرعی بود این اخبار حجت است زیرا خبر عدل واحد در احکام که حجت است و این خبر هم مدلول التزامی‌اش حکم شرعی است. لذا با این بیان می‌فرمایند تمام موضوعاتی که بر آن موضوعات اثر شرعی مترتب است أدله حجیت خبر واحد در احکام شرعیه شامل این گونه موضوعات هم می‌شود و خبر واحد را در این موضوعات هم حجت قرار می‌دهد.

عرض می‌کنیم: این بیان مناقشه دارد اگر ما اطلاق روایات را قبول نمی‌کردیم این بیان نمیتوانست مثبت مدعی باشد.

توضیح مطلب خواهد آمد.

[1]. جلسه 59، مسلسل 751، سه‌شنبه، 97.10.18.

[3]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج 9، ص 211: ان روایات التفسیر إذا كانت آحاداً لا حجية لها إلا ما وافق مضامين الآيات بقدر ما يوافقها على ما بين في فن الأصول فإن الحجية الشرعية تدور مدار الآثار الشرعية المترتبة فتتخصر في الأحكام الشرعية واما ما وراءها كالروایات الواردة في القصص والتفسير الخالي عن الحكم الشرعي فلا حجية شرعية فيها .

وأما الحجية العقلية أعني العقلانية فلا مسرح لها بعد توافر الدس والجعل في الاخبار سيما اخبار التفسير والقصص إلا ما تقوم قرائن قطعية يجوز التعويل عليها على صحة متنه ، ومن ذلك موافقة متنه لظواهر الآيات الكريمة . فالذي يهم الباحث عن الروایات غير الفقهية ان يبحث عن موافقتها للكتابان وافقتها فهي الملاك لاعتبارها ولو كانت مع ذلك صحيحة السند فإنما هي زينة زينت بها وإن لم توافق فلا قيمة لها في سوق الاعتبار .

[6]. العروة الوثقى (المحشى)، ج 1، ص 150 و 283، ج 3، ص 683

[7]. مستمسک العروة ج 1، ص 38: ربما يقال بثبوته بخبر الثقة، لعموم ما دل على حجيته في الأحكام الكلية. إذ المراد منه ما يؤدي إلى الحكم الكلي، سواء كان بمدلوله المطابق أم الالتزامي، و المقام من الثاني، فإن مدلول الخبر المطابق هو وجود الاجتهاد، و هو من هذه الجهة يكون إخباراً عن الموضوع، لكن مدلوله الالتزامي هو ثبوت الحكم الواقعي الكلي الذي يؤدي إليه نظر المجتهد.

فان قلت: أدلة حجية خبر الثقة مختصة بالأخبار عن حس، و لا تشمل الاخبار عن حدس، و لذا لم تكن تلك الأدلة دالة على حجية فتوى المجتهد مع أنها اخبار عن الحكم الكلي إلا أن مستنده الحدس. (قلت): الاخبار عن الاجتهاد من قبيل الاخبار عن الحس. نعم المدلول الالتزامي- و هو الحكم الكلي- إنما كان بتوسط الحدس. لكن هذا المقدار لا يقدر في الحجية، لأن الحس إنما يعتبر في المدلول المطابق، لا في الملازمة التي يتوقف عليها ثبوت المدلول الالتزامي، و إلا فأخبار زرارة- مثلاً- عن قول الإمام الذي هو إخبار عن موضوع يكون أيضاً إخباراً عن الحكم الكلي و يكون حجة على المجتهد، و ربما يكون بتوسط حدس المجتهد الذي هو حجة عليه أيضاً. و بالجملة: الاخبار عن الاجتهاد كالأخبار عن قول الامام، و دلالتها على الحكم الكلي بالالتزام إنما يكون بتوسط الحدس، غاية الأمر أن الحدس في الثاني من المجتهد و حجة عليه، و الحدس في الأول من المجتهد و حجة على العامي المقلد له. و على هذا المبني يكفي توثيق رجال السند بخبر الثقة.

و كذا في إثبات المعنى بأخبار اللغوي الثقة، كما حررنا ذلك في مبحث حجية قول اللغوي. و لو قلنا بحجية خبر الثقة في الموضوعات- كما عليه بناء العقلاء - فالحكم أظهر. لكنه محل تأمل، لإمكان دعوى تحقق الردع عنه.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

نکته چهارم: نقد دلالی حدیث مسعدة بن صدقة

آخرین نکته در تنبیه دوم این است که علی فرض اعتبار سندی حدیث مسعدة بن صدقه در دلالت این حدیث هم بر حجیت خبر واحد در موضوعات مناقشه است. توضیح مطلب: استدلال به این حدیث بر عدم حجیت خبر واحد در موضوعات مبتنی بر مفهوم حصر است، ظاهر روایت می‌گوید اشیاء كلها علی هذا حتی یستبین لک أو تقوم به البينة. گفته می‌شود حصر شده وضوح موضوع به استبانة یا قیام بینه، فقط این دو راه و راه سومی بیان نشده لذا طریق دیگری مانند خبر واحد ثقه موضوع را مشخص نمی‌کند.

عرض می‌کنیم: قرینه داریم حصر در این حدیث حقیقی نیست زیرا مسلم است از نظر روایات و فقه که طرق معتبر دیگری برای اثبات موضوعات غیر از این دو طریق داریم مانند قاعده ید، قاعده سوق المسلمین و قاعده استصحاب که اینها هم بدون شک مثبت موضوع هستند.

پس این روایت علی فرض صحت سند از نظر دلالت هم نافی حجیت خبر ثقه در موضوعات به مفهوم حصر نیست.